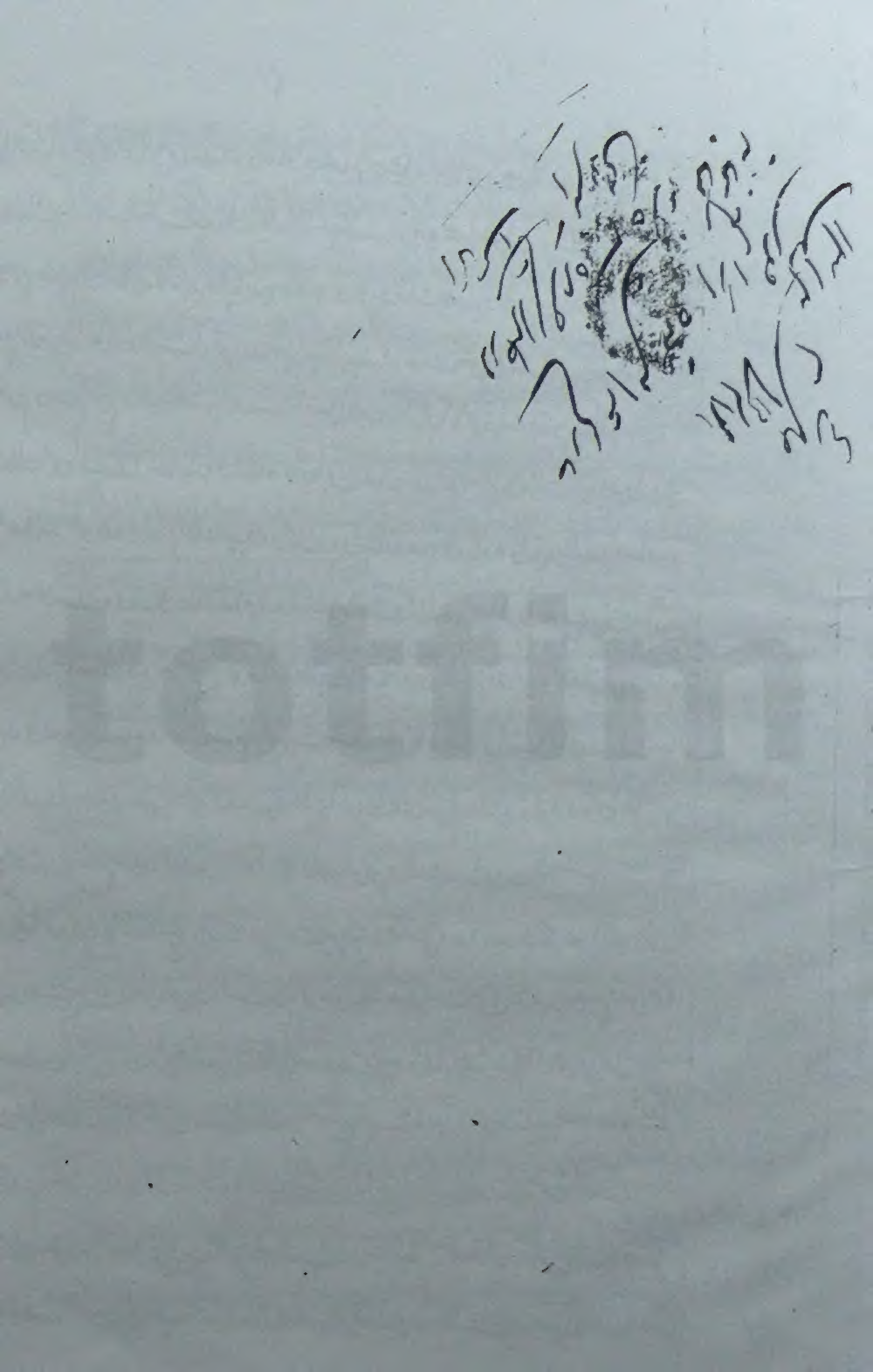
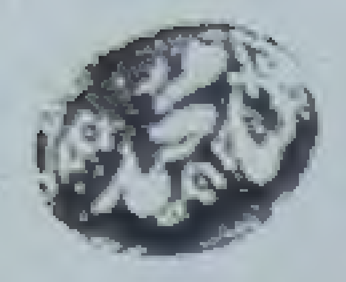






عوارض خارجیّه از شناختن حق جل وعلا باز مانده اند هر آینه معبود خود را میشناختند
کل مولود یولد علی فطرة الاسلام وانما ابواه یهوّدانه وینصّرانه ویمجسانه چنانکه مشهور است
که حضرت رسالت پناه صلعم از اعرابی پرسیدند که بچه دلیل میدانی که عالم را خالق و صانع
و موجد و مدبّری هست در جواب گفت که البعرة تدل علی البعیر والروثة علی الحمیر وآثار الا
قدام علی المسیر فسماء ذات ابراج وارض ذات فجاج لا تدلان علی اللطیف الخبیر واز ضعیفه
عجوزه که چرخ میرشت پرسیدند که بچه دلیل میدانی که صانعی هست که مدبّر عالمست
عجوزه دست از دولاب خویش کشید دولاب از حرکت افتاد پس گفت این دولاب چرخ
بدون مدبّر و محرّک از کار باز ماند و ساکن گردید چه شان میشود دولاب آسمانها بی مدبّر
حرکت نماید و همچنین حضرت خلیل علی نبینا وآله علیه السّلام با آنکه در غار نشو و نما
نموده واحدی را ندیده و با احدی تکلم نفرموده واسم دین و مذهب و خالق و مخلوق را نشنیده
بود وقتیکه از غار بیرون آمد در آسمانها تفکّر میفرمود فلمّا جنّ علیه اللیل رای کوکبا
قال هذا ربّی یعنی وقتیکه شب داخل شد و تاریکی شب ورا فرو گرفت ستاره دید گفت
این خدای منست فلمّا افل قال لا احبّ الافلین پس وقتیکه غروب کرد و زایل شد گفت
من دوست نمیدارم زایل شده ها را فلمّا رای القمر بازغا قال هذا ربّی پس وقتیکه ماه را
دید در حالتیکه طالع و درخشان بود گفت این خدای منست فلمّا افل قال لئن لم یهدنی
ربّی لاکوننّ من القوم الضّالین پس وقتیکه زایل شد گفت هرگاه هدایت نکند مرا خدای من هر اینه
البته از گمراهان خواهم بود فلمّا رای الشّمس بازغة قال هذا ربّی هذا اکبر پس وقتیکه دید
آفتاب را طالع و درخشان گفت این خدای منست واین بزرگتر است فلمّا افلت قال یا قوم
انی بریء ممّا تشرکون پس وقتیکه زایل شد و غروب نمود گفت ای قوم من بری هستم

از آنچیزی که شما بخدا شریکی قرار میدهید انّی وجّهت وجهی للّذی فطر السّموات والارض حنیفا مسلما
وما انا من المشرکین بدرستیکه من متوجّه نمودم روی خود را بسوی کسی که خلق کرده است آسمانها و زمین را در حالتیکه
که من مایلم از باطل بسوی حق و مسلمانستم و نیستم من از مشرکین و جناب قدس الهی در کتاب مجید اشاره باین
میفرماید که انّ فی خلق السّموات والارض واختلاف اللّیل والنّهار لآیات لاولی الالباب یعنی بدرستیکه در خلق
آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز هر آینه علامتهاییست از برای صاحبان عقلها اگر کسی نظر باسمانها نماید
که بستونی افراشته و شمس و قمر و سایر کواکب آراسته و در نسق و نظم و اختلاف ادوار حرکات آنها اختلالی
واقع نیست و همچنین زمین وسیع و جبال قوی و ظلمت شب و نور روز که در جای خود یکی بر دیگری آید
لا الشّمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللّیل سابق النّهار وکلّ فی فلک یسبحون قطع میکند بانیکه این اوضاع
و اساس را صانع حکیم و وجودی بی‌نظیر و فی کلّ شیء آیة تدلّ علی انّه واحد و در شان اولی الالباب میفرماید
الّذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکّرون فی خلق السّموات والارض ربّنا ما خلقت
هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النّار یعنی صاحبان عقل کسانی اند که خدا را یاد مینمایند در حالت
قیام و قعود و اضطجاع و فکر میکنند در سموات و ارضین و میگویند پروردگارا اینها را لغو و باطل
نیافریدهٔ منزّهی تو از لغو کردن پس نجات بده ما را از عذاب آتش پس انسان را واجبست که در همهٔ حالات
در هر حالت یاد جناب اقدس الهی باشد و غفلت ننماید یکچشم زدن غافل از آن شاه نباشی شاید
که نگاهی کند آگاه نباشی و کذلک آیات بسیار و احادیث بیشمار که ذکر آنها موجب تطویل میباشد
در مدح ذکر و متفکّرین وارد شده و با وجود اینها دیدم که عوام در حیرت و ضلالت و در تقلید
آبا و امّهات باقی میباشند لهذا بخاطر فاتر این بی بضاعت رسید که رساله در این باب تالیف نموده
تا کافّهٔ مؤمنین و عامّهٔ شیعیان از عوام و خواص از آن نصیب کامل و بهرهٔ فاضل برند شاید این بنده عاصی را
بدعای مغفرت یاد نمایند و مسمّی کردانیدم آنرا بحیوة النّفس فی حضرة القدس علی الله ان یهدینا و ایاهم

الی

الی سبیل الرشاد و چون اتمام این رساله و آغاز و انجام این عجاله بفرمان واجب الاذعان قهرمان ماء و بامر
در این زمان بوستان سلطنت آب و تاب گلستان عظمت و ثمره شجره شوکت و شکوفه بوستان دولت
شهریار جم خدم و شهزاده آزاده کیان حشم رونق دولت بهیه و گل سرسبد سلطنت سنیه قاجاریه
محیی مراسم الشریعة الغراء و مشید قواعد الطریقة البیضاء حامی حوزة المسلمین و ماحی آثار الشیاطین
کعبة الکرم و حرم الشیم و المولی المخدوم العضد الیمنی للدین و الرکن الاقوی للشریعة سید السلاطین
ابن السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان محمد تقی میرزا لا زالت رایات دولته مرفوعة
و هامات اعدائه مقموعة و ادام الله تاییده و امداده و اشاد نصره و اسعاده و ایده بالنصر و اجناده و حفظه
و اولاده و سدده و سدد له نظام دولته علی ما یحبه و یراده و اصلح له بالتقوی عیشه و معاده و ختم
له احواله و اعماله بالسعادة انه سمیع الدعاء لطیف لما یشاء و هو علی کل شیء قدیر و بالاجابة لمن دعاه جدیر
میسر گردید و صورت اتمام و سمت انجام پذیرفت تحفه بارگاه خلایق امیدگاه آن دولت و اقبال
همراه گردید امید از حضرت رب العزة که مقبول طبع اشرف والای شهزاده آزاده گردد و آن اعلیحضرت
از فواید این مختصر منتفع شود بمحمد و آله الطاهرین و الله الموفق و المعین و این رساله مشتمل است بر مقدمه
و پنج باب و یک خاتمه و هر بابی از آن پنج باب مشتمل است بر چند فصل مقدمه بدانکه جناب اقدس الهی سبحانه
خود را لغو و عبث و بی فایده نیافریده است زیرا که حق تعالی حکیم است علی الاطلاق و از حکیم فعل لغو و عبث
و بی فایده صادر نمیشود و در این صورت فایده خلقت راجع و عاید بسوی بندگان او عز اسمه است
نه بسوی ذات جل اسمه زیرا که غنی مطلق است و محتاج نیست زیرا که اگر محتاج باشد حادث و ناقص
میشود نه قدیم و غنی و فایده راجعه بسوی عباد آنست که ایشان را بسعادت ابدی برساند و این موقوف است
بر اینکه بندگان خود را تکلیفی نماید تا ایشان بسبب ادای تکالیف استحقاق سعادت ابدی را تحصیل نمایند
و بدون تکالیف مستحق ثواب و عوض نمیباشند و اگر عوضی بدون تکلیف محض برسد بندگان عطاء او را

فرماید

فعل العوض خواهد بود و حال آنکه ثابت کردیم که از حکیم علی الاطلاق فعل لغو سر نمیزند چنانکه در کلام مجید خود
میفرماید افحسبتم انما خلقناکم عبثاً وانکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان کرده اید که اینست جز این نیست
شما را بی فایده آفریده ایم و بلهو عبث که باز گشت شما بسوی ما نخواهد شد پس وقتیکه بندگان خود را خلق نمود
و نعمتهای عظمای وجود را باشان عطا و کرامت فرمود بر بندگان واجب و لازم است که شکر این نعمت عظیم را
نمایند و شکر نعمت پروردگار عالمیان موقوفست بر شناختن وی غرض تا اینکه بجا نیاورند چیزی
که لایق حضرتش نیست پس شکر منعم حقیقی موقوفست بر شناختن وی و شناختن وی موقوفست
بر فکر و نظر در آثار قدرت او سبحانه و نظر و فکر در آثار موقوفست بر صحت یعنی اعراض قلبی از خلق پس
اول چیزیکه بر مکلفان واجب و لازم است صحت میباشد چنانکه از حضرت امیر المؤمنین و یعسوب الدین
و سید الموحدین صلوات الله علیه مرویست که فرموده اند وقتیکه مکلف صحت نمود و متمکن و قادر
بر فکر و نظر میباشد پس در این صورت دو چیز واجبست اول صحت دوم فکر و نظر که بسبب آن معرفت
خالق اکبر میسر گردد پس هر کس واجب اول را ترک نماید واجب دوم را ترک کرده است و هر که واجب دوم را
ترک کرده ترک معرفت پروردگار و وحدانیت و عدلش و ترک معرفت پیغمبران او و اوصیاء و خلفای
ایشان علیهم سلام الله الملک المنان نموده و ترک معرفت معاد و رجوع ارواح باجساد کرده و هر که ترک
مراتب مزبوره نماید مؤمن بلکه مسلم نمیباشد و در سلسله کافران و زمره مشرکان منسلک و مستحق
عذاب الیم خواهد بود و مراد از معرفت که اسلام بدون وی تحقق و صورت نمی یابد اعتقاد
کردن صانعی است غیر مصنوع زیرا که اگر مصنوع باشد احتیاج بهم میرساند بصانع دیگر
الی غیر النهایة و این باطلست بضرورت عقل و بداهت نقل پس باید مدبر عالم صانعی باشد غیر مصنوع
و خالقی باشد غیر مخلوق و هم چنین شناختن صفات ذاتیه صانع تعالی شانه که عین ذات اوست
زیرا که اگر غیر او باشند لازم میاید تعدد قدما و تعدد قدما یقیناً باطلست و همچنین دانستن

صفات

صفات افعال صانع جل اسمه که افعال اوست و صفاتی که جایز نیست بر او بجهت آنکه صفات
خلق اوست و صفاتی که جایز نیست بر افعال او زیرا که صفات افعال الخلق اوست و همچنین
اعتقاد عدالت صانع بیچون زیرا که اوست غنی مطلق و غیر محتاج پس ظلم بر بندگان خود نمیکند
و اوست عالم مطلق و جاهل چیزی نمیباشد تا ظلم کند و اعتقاد نمودن به نبوت خاتم انبیا
محمد مصطفی صلعم و نبوت سایر انبیا علیهم السلام زیرا که واسطه اند مابین خدا و بندگان وی و شناختن
اوصیاء و خلفای پیغمبران زیرا که ایشانند حافظ شریعت پیغمبران و ایشانند حجت خداوند
عالمیان بر بندگان و اعتقاد کردن بحشر و نشر مکلفین در روز مالک یوم الدین بدلایل و براهین
نه بتقلید آباء و امهات هم چنانکه بتفصیل بعد از این مشروحاً مذکور خواهد شد ان شاء الله
تعالی باب اول در بیان وجود صانع بیچون است بدانکه واجبست بر هر مکلفی که بداند
خدا سبحانه و تعالی موجود است نه معدوم زیرا که اوست آفریننده عالم پس اگر معدوم باشد نمیتواند
دیگری را بیافریند و واجبست که اعتقاد نماید باینکه صانع جل شانه ابتدا نیست و فنا بر او روا نیست
زیرا که آثار و آلات بر او همیشه انا فانا در تجدد است و آثار خود بخود موجود نمیشود الا
بسبب مؤثری که او را ایجاد نماید پس تجدد اثر دلالت میکند بر مؤثر چنانکه در بیان چراغ گذشت
و واجبست که اعتقاد نماید که تغیر و تبدل و تغیر و تنزل بر او روا نیست بلکه همیشه موجود است و باقی
و مؤثر است در غیر خود زیرا که اگر تغیر حال بر او روا باشد مثل سایر مخلوقات متغیر و فانی
و وجودش از غیر خود خواهد بود پس در این صورت حادث میباشد محتاج به محدث
دیگر پس هر وقتیکه آثار را دیدیم پی میبریم بوجود مؤثر سبحانه و تعالی مثل این مثل شمع است
با نور وی ولله المثل الاعلی ما دامیکه نور و شعاع چراغ را می بینیم که بلند بوده تابیده است
یقین و جزم حاصل میکنیم بوجود چراغ و شمع و همچنین که شمع خاموش کرد دیگر چیزی از نور و شعاع نمیماند

و دلیل اینکه همیشه آناً فآناً احداث اشعه و نور مینماید و نور در وجود و ظهور همیشه علی الدوام احتیاج بشمع
و چراغ دارد و لحظهٔ استغناء ندارد و آنست که نور موجود نمیشود در حالت انعدام و اطفاء شمع و مفقود
میشود در حالت وجود شمع هم چنین حال خلق با خالق خود سبحانه تعالی علی الدوام احتیاج بحضرت او دارند باشد
فصل بدانکه واجبست بر هر مکلفی که اعتقاد نماید بآنکه خداوند عالم قدیم است و قدم او
ذاتی است و در هیچ وقتی از اوقات عدم بر وی راه نیافته و مسبوق بغیر نیست زیرا که اگر قدیم نباشد
حادث خواهد بود بجهت آنکه مابین قدم و حدوث واسطه معقول نیست و حال آنکه ثابت
و مبرهن کردید که صنعت الله حادث نیست زیرا که اگر حادث باشد لازم میآید که محدثی داشته باشد
و ایضاً اگر قدیم نباشد پس جایز است که وقتی باشد که او معدوم باشد و این معنی لازم دارد که او مختلف
الاحوال باشد و هر مختلف الاحوال حادث است محتاج بمحدث و موجد و ایضاً اگر قدیم نباشد هر آینه
باید مسبوق باشد بغیری که او را ایجاد نماید و ایضاً اگر قدیم نباشد بذاته لازم میآید که وجود
فصل او مستفاد از غیر باشد پس در این صورت محتاج میشود تعالی الله عن ذلک علواً کبیرا فصل واجبست
بر هر مکلفی که اعتقاد نماید بآنکه جناب اقدس الهی دائمی و ابدی است زیرا که حق تعالی واجب الوجود است
لذاته یعنی وجود او عین ذات اوست بدون مغایرت مابین وجوب وجود و ذات مقدس پس وجوب وجود
بالذات لازم دارد دوام ابدیرا یعنی بعد از آنکه وجود وی واجب از خود ذات مقدس باشد باید همیشه
باشد زیرا که قدیم و ازلی و دائمی و ابدی و اول بلا اول و آخر بلا آخر بودن بالذات یک چیز اند و بیک معنی
هستند و مغایرت ندارند نه در ذات و نه در واقع و نه در مفهوم یعنی معنی الله عین قدیم است
و معنی ازلی و ابدی و دائمی یک چیز است و مفهوم همه ذات بحت است و اگر چنین نباشد لازم میآید
که حق سبحانه تعالی متعدد و مختلف باشد و هر که چنین باشد حادث میباشد و اما اختلاف
صفات بحسب مفهوم لفظی در بادی امر و ظاهر استعمال از جهت تفهیم عوام است و الا مقصود از این

الفاظ

الفاظ متعدده و مختلفه نیست نیست مگر معنی و مفهوم واحد و اگر چنین نباشد لازم میآید
کثرت و اختلاف در ذات پاک و این معنی مستلزم حدوث ذاتست پس بناء علی هذا مفصح
از اینکه وجوب وجود مستلزم دوام است مجرّد عبارتست از برای تفهیم و تفهم و تعلیم و تعلم
والا معنی مقصود از هر یک از این الفاظ عین همانست که از لفظ دیگر اراده شده است و اگر چنین
باشد لازم میآید اتصاف ذات مقدس بصفات مختلفه متعدده که مستلزم حدوث است
تعالی عن ذلک علوا کبیرا **فصل** بدانکه واجبست که مکلف اعتقاد نماید بانکه حقتعالی
حی است زیرا که اوست خالق حیوة و احیاء و عقل محال میداند که کسی حیوة و احیاء را خلق
کند و حال آنکه حیوة نداشته باشد پس وقتیکه ملاحظه مصنوعات او نمودیم حیوة و احیاء را
دیدیم دانستیم که او حی است و چون خالق بیچون قدیمست پس باید که حیوة او تبارک و تعالی
نیز قدیم باشد زیرا که اگر حادث باشد لازم میاید که پیش از ایجاد حیوة حی نباشد و حیوتش
مستفاد از غیر باشد و این حال الخلو نیست خالق خلق پس میباید حیوة ذات نیز قدیم
باشد و در اینصورت حیوة ذات یا عین ذاتست یا غیر او اگر غیر ذات باشد ولو فرضا
و مفهوما تعدد قدما لازم می آید و تعدد قدما باطل است هم چنانکه گذشت و در دلیل توحید
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی پس باید که عین ذات پاک باشد زیرا که واسطه مابین عین
ذات بودن حیوة و غیر ذات بودن او نیست پس وقتیکه تعدد باطل شد وحدت ثابت میشود
فصل واجبست بر مکلف که اعتقاد نماید بر آنکه جناب اقدس الهی عالم است نه جاهل
زیرا که اوست خالق علم و علما و کسی که عالم نباشد نمیتواند که علم و عالم را خلق نماید و از برای
آنکه حقتعالی همه اشیاء را خلق نموده در نهایت استحکام و نظام موافق نهایت حکمت و غایت استقامت
و کسی که عالم نباشد چه طور میتواند که این همه اشیاء محکمه متقنه جاریه بر وفق حکمت بالغه و استقامت

عادله را خلق نماید بدانکه علم خداوند عالم بر دو قسم است قدیم است و حادث اما علم قدیم وی تعالی شانه
عین ذات اوست یعنی تفاوتی مابین علم قدیم و ذات مقدس نیست نه در معنی و نه در مفهوم
و نه در واقع و نه در اعتبار و این علم ذاتی که عین ذات است قدیم است زیرا که اگر حادث باشد
لازم میآید که ذات مقدس پیش از ایجاد و احداث این علم خالی از علم و جاهل بوده باشد و اگر
این علم غیر ذات مقدس باشد تعدد قدما لازم آید و این نیز باطل است و اما علم حادث او عز اسمه
حادث است بحدوث معلوم نه قبل از حصول معلوم زیرا که اگر پیش از معلوم بوده باشد علم نخواهد
بود زیرا که شرط تعقل و تحقق علم حادث مطابق بودن اوست با معلوم پس اگر معلوم موجود
نباشد مطابقت که شرط علم حادث است نخواهد بود یا مقارن بودن اوست با معلوم پس اگر
معلوم نباشد اقتران که شرط اوست حاصل نخواهد شد یا وقوع اوست بر معلوم و قبل از وجود معلوم
وقوع صورت نخواهد بدانکه علم حادث فعل او و از جمله افعال و مخلوقات اوست لیکن اورا
علم خدا تعالی نامیدیم از برای تبعیت ائمه هدی و از جهت پیروی نمودن بکتاب الله که میفرماید علمها عند
ربی فی کتاب لا یضل ربی و لا ینسی یعنی علم آنها در نزد پروردگار منست در کتابی و گم نمیکند
خدای من و فراموش نمینماید و ایضا میفرماید قد علمنا ما تنقص الارض منهم و عندنا کتاب حفیظ
یعنی بتحقیق دانسته ایم ما آنچیزی را که ناقص کرده است زمین از ایشان یعنی از جسد ایشان که پوسیده شده
و در نزد ماست کتاب حفظ کننده فصل واجبست بر مکلف که اعتقاد نماید بآنکه خداوند
عز و جل قادر است زیرا که اوست غنی مطلق و هر چه غیر اوست محتاج است بسوی او در هر چیزی بجهت آنکه
وجود غیر او موقوفست بر فعل او زیرا که وجود غیر او از خود نمیباشد و اگر چنین باشد لازم آید
استغنای وی از وی عز اسمه و از جهت آنکه او قادر است عطا نموده بهر چیز هر چیزی را که از او سبحانه
سؤال نموده اند بزبان استعداد و قابلیات خود شان و هر گاه قادر نبود هر آینه عطا نمیفرمود بهر چیز

خلقنا ورا از برای آنکه در اینصورت عاجز میباشد از جمیع یا بعض یا محتاج و هر عاجز
محتاج است بسوی قادر و هر محتاج حادث است تعالی عن ذلک و واجبست اعتقاد نماید
بآنکه حقتعالی مختار است بجهة آنکه اوست خالق اختیار و مختار و کسی که مختار نباشد مختار
از وصادر نمیشود و بسبب آنکه مؤخر نمود بعض مخلوقات خود و مقدم نموده بعضی دیگر را
با آنکه قادر بود بر تأخیر مقدم و تقدیم مؤخر زیرا که نسبت ذات پاک او بسوی همه اشیاء مساویست
پس هرگاه موجب باشد نه مختار تخلف نمیکند از وهیچ یک از آثار **فصل** واجبست بر مکلف که
اعتقاد نماید بآنکه خداوند عالم عالمست بهر معلوم و قادر است بر هر مقدور زیرا که نسبت
جمیع معلومات و مخلوقات در محتاج بودن بسوی او و غیر او همه یکسان است و غنی است از غیر خود
پس اولی نیست بچیزی از چیز دیگر پس هرگاه عالم و قادر باشد بچیزی دون چیزی مختلف باشد نسبت
او باشیاء و هر مختلف الاحوال و النسبة حادث است و متغیر تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً **فصل**
واجبست بر هر مکلف که اعتقاد نماید بآنکه خداوند عالم سمیع است بدون آلت زیرا که
غیر او متقوم است باراده و صادر است از صنع او یا بالذات بدون واسطه یا بواسطه و از جمله ما
سوای اوست مسموعات و پس آنها حاضرند در نزد او و غایب نیستند در ملک وی جل جلاله که برپا نموده است
آن ملک را بقیومیت امر و فعل خود چنانکه میفرماید و اسروا قولکم او اجهروا به انه علیم بذات
الصدور یعنی خواه آهسته کنید سخن خود را یا بلند نمایید او را بدرستی که خداوند عالمیان
عالمست بخطرات که در سینهها است الا یعلم من خلق پس شنیدن او مر مسموعات را عبارت است
از حضور آنها در نزد وی و علم او عز و جل بر آنها طوری است که آنها بر آن طور هستند نه حصول آنها
با و بواسطه آلت زیرا که اگر بسبب اسباب باشد هر آینه محتاج خواهد بود بسوی اسباب در ادراک کردن
مسموعات و حال آنکه ثابت شد که اوست غنی مطلق و حصول مسموعات برای او بجهة حضور آنها است

در نزد وی درحالتیکه آنها قائمند بامر او والا لازم میآید تقوّم آنها بخود بدون امر خدا واین
بدیهی البطلان است واین حضوری [حضور علم] اوست واما سمع قدیم وی پس آن عین ذات اوست
ولحاظ آن سمع ذات باشیاء در اماکن آنهاست [وسمع حضوری] نه در محل ذات زیرا که در ذات باشند لازم
میاید که ذات محل حوادث باشد و واجبست که اعتقاد نماید بانکه بصیر است بدون آلت جارحه
بدان طریق که در بیان سمیع مذکور شد وسمع وبصر قدیم عین ذاتند بدون تعدد مگر لفظ
چنانکه در علم گذشت زیرا که سمع وبصر وعلم یکچیز است اما متعلق آنها متعدد است زیرا
که مسموع اصوات است ومبصر الوان واعراض ومعلوم اشیاء موجوده است فصل و واجبست
بر هر مکلف که اعتقاد نماید بانکه خداوند عالمیان واحد است وشریکی نیست برای او واوست
کامل مطلق وغنی مطلق وهرچه جز اوست محتاج است باو پس اوست منفرد بالوهیت وهرگاه
فرض بشود باو شریکی باید آن شریک از او مستغنی باشد والا خدا نخواهد بود پس در این
صورت از تو سوال میکنم که اگر آن شریک محتاج باشد پس خدا تعالی در ربوبیت والوهیت
وغنای وی بر وجه اکمل دائم خواهد بود یا اگر محتاج نباشد البته از جمله بدیهیات است که اگر محتاج [پس شریک]
باشد باو تمام ربوبیت وی اکمل خواهد بود از آنکه آن شریک باو محتاج نباشد زیرا که عدم
احتیاج شریک بوی مستلزم نقص کمال اوست ونقص مستلزم حدوث است ودیگر اگر شریکی
داشته باشد در ازلیت خود باید ما بین او وشریکش فرجه باشد قدیمه تا دوئیت محقق
بشود پس فرض اثنینیت مستلزم ثلثه است ودر اینصورت سه قدیم میشود با دو خدا پس
مستلزم پنج خدا میشود وپنج مستلزم نه میشود ونه مستلزم هفده خدا میشود وهمچنین الی
غیر النهایه واین باطلست ودیگر اگر شریک در ربوبیت وازلیت خود داشته باشد پس باید
که هر دو شریک باشند در چیزی وهر یک متمیز باشد از شریک خود بچیزی واین مستلزم ترکیب در ذاتست

ارتفاع الامتیاز

از مابه الاشتراك ومابه الامتیاز و هر مرکب حادث است و دو یکی اگر شریك داشته باشد باید که مصنوعات
هریك از مصنوعات یکی تمیز یابد والا شرکت ثابت نمیشود و دو یکی اگر شریک داشته باشد هریك
اقتضای علو و بزرگی بر دیگری مینماید ولاخذ انحو لهد بوسه چنانکه در کلام مجید خود میفرماید اذاً
لذهب کل اله بما خلق ولعلی بعضهم علی بعض یعنی هرگاه او شریك داشته باشد در آنوقت میبرد یعنی عزلت
میکند هر خدا با مخلوق خود و هر آینه علو و بزرگی مینماید بعضی ایشان بر بعضی بدانکه حق سبحانه و تعالی
واحد است در چهار مرتبه و در هر چهار مرتبه شریکی از برای او نیست اول واحد است در مرتبه ذات
و شریکی ندارد چنانکه در قران مجید میفرماید لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد یعنی دو خدا
فرا نگیرید اینست جز این نیست آن خدا نیست یکتا دوم واحد است در مرتبه صفات لیس کمثله
شیء و هو السمیع البصیر سیم واحد است در صنع خود هذا خلق الله فارونی ماذا خلق الذین من دونه
یعنی اینست مخلوق خدا پس بنمایید بمن که چه چیز خلق کرده آنهایی که غیر او هستند چهارم واحد است
و شریکی ندارد در عبادت یعنی واجبست بر بندگان او که او را عبادت نمایند و غیر او را شریك او
ننمایند در عبادت فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرك بعبادة ربه احدا پس هر کس
امید دارد لقای پروردگار خود را پس باید عمل نماید عمل صالح و شریك نکند بعبادت پروردگار خود
احدی را فصل بر هر مکلفی واجبست که اعتقاد نماید بانکه خالق و رازق او مدرك است یعنی محیط
و مسلط است بر جمیع اشیاء و این صفت در حقیقت عین علم و قدرت است و حق سبحانه
و تعالی خود را باین صفت وصف نموده چنانکه میفرماید و هو یدرك الابصار و هو اللطیف الخبیر
پس لطیف اشاره است بسوی قدرت و خبیر اشاره است بسوی علم و این ادراك قدیم عین ذات اوست
مثل علم و قدرت و اما ادراك مقارن بحوادث از صفات افعال اوست بعلة آنکه این مطلب
فهمیده بدان که جناب اقدس الهی مدرك یعنی در مرتبه ذات عالمست و حال آنکه معلومی نبود همچنین

در آن مرتبه مدرک است و حال آنکه درک شده نیست این احکام جمیع صفات ذات مقدس
زیرا که این صفات عین ذاتند بدون مغایرت **فصل** واجب است بر هر مکلف که اذعان و اعتقاد
نماید بر آنکه حقتعالی مرید است زیرا که او سبحانه خود را باین صفت وصف فرموده پس وقتیکه ما
جدان خود یافتیم که اراده نمیشود مگر آنکه مراد با او میباشد زیرا که اراده منفک از مراد نمیشود دانستیم
که وصف کرده است او ذات خود را بآن صفت بواسطه فعل خود و این دلیل وجدانی دلالت
میکند بآنکه اراده از صفات افعال اوست و اگر از صفات ذات بود هر آینه عین ذات بود زیرا که تعدد
در ذات نیست و در این صورت جایز نبود نفی کردن آن بجهت آنکه در وقتیکه او عین ذات باشد
یا از صفات ذات نفی کردن او نفی ذات است با وجود آنکه حقتعالی ذات مقدس خود را بنفی اراده
وصف فرموده که اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم یعنی آنها کسانی هستند که اراده نکرده است
حقتعالی تطهیر قلوب ایشان را پس هرگاه اراده عین ذات بودی هر آینه نفی اراده مستلزم نفی ذات بودی و بعض
هر صفتی که جناب اقدس الهی با او و با ضد او موصوف میباشد از صفات افعال است زیرا که افعال
و صفات افعال را ضد میباشد و هر صفتی که حقتعالی با او و ضد او موصوف نمیباشد پس آن
صفت از صفات ذات است زیرا که ذات را ضدی نیست اما اول مثل اراده و کراهت پس میتوان گفت
که خدا مرید است و کاره پس اینها از صفات افعال است و اما دوم مثل علم و قدرت پس نمیتوان
گفت که خدا عالم است و جاهل و قادر است و عاجز پس اینها از صفات ذات است پس قایل بودن بحدوث
اراده موافق مذهب اهل بیت علیهم السلام است و بحدوث آن منعقد است اجماع ایشان و اوست مذهب
حق و صواب پس معلوم شد که اراده فعل اوست و کراهت صفت فعل او چنانکه حقتعالی میفرماید
ولکن کره الله انبعاثهم فثبطهم یعنی ناخوش داشت انبعاث آنها را بر جهاد **فصل** واجب است بر هر مکلف
که اعتقاد نماید بآنکه جناب اقدس الهی متکلم است زیرا که او وصف فرموده است خود را باین صفت

که کلام

که وکلّم الله موسی تکلیما پس وقتیکه یافتیم که جناب اقدس الهی حکیم است و خطاب میکند مخاطبین را
بچیزی که نشناسند و ما نمیدانیم و نمیفهمیم از کلام مگر حروف و اصوات مسموعهٔ منتظمهٔ مرکبه
و کذلک اهل لغت اجماع دارند بر آنکه نیست معنی کلام الا حروف و اصوات مؤلفهٔ مرکبهٔ منتظمهٔ متجدده
منقطعه و دیدیم که جناب اقدس الهی خود را باین صفت وصف نموده یقین و جزم نمودیم بآنکه اتصاف
ذات مقدس بآن بواسطهٔ فعل اوست ایجاد مینماید او را در هر چیزی که میخواهد از مخلوقات
خویش از حیوان و نبات و شجر و حجر و او حادث است زیرا که مرکب است و هر مرکب حادث است
و بدلیل قول حقتعالی که میفرماید ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث یعنی نمی آید بر ایشان
از ذکر و کلام که از خدا محدث است فصل واجبست بر هر مکلفی که ایمان آورد بآنکه حقتعالی
مثلی و نظیری و شبیهی نیست پس بنا علی هذا جسم و عرض و جوهر و مرکب و مختلف در چیزی
و جهتی نیست زیرا که اینها صفات مخلوقات است و بر خالق روا نمیباشد اما عدم مثل و شبیه مر او را
برای آنکه اگر شبیه داشته باشد هر آینه آن شریک او خواهد بود در صفات ذاتیه و [illegible] مسلم
نقص است در ذات او تعالی زیرا که عدیم النظیر اکمل است از واجد آن و وجود نقص [illegible] نقصی
زیاده است و هر کس که چنین باشد متغیر است یا ممکن التغیر و هر متغیر و ممکن التغیر حادث است و نه قدیم
و اما جسم نبودن او زیرا که جسم مرکب است و محتاج باجزا و محل و هر محتاج حادث است و مصنوع
و اما عرض نبودن او زیرا که عرض در قیام و تحقق محتاج است بمحل از جسم و جوهر و مستغنی از آنها
نمیشود و هر محتاج حادث است و مصنوع و اما جوهر نبودن او زیرا که جوهر بودن خواه جوهر
فرد باشد بنا بر قول کسی که او را [illegible] میکند و آن عبارتست از نقطه که قابل قسمت نباشد نه در طول
و نه در عرض و نه در عمق و خواه خط و آن عبارتست از چیزی که قابل قسمت باشد طولا و خواه سطح
و آن چیزیست که قابل قسمت باشد طولا و عرضا و خواه جسم و آن چیزیست که قابل قسمت

باشد طولا و عرضا و عمقا مستلزم احتیاجست بسوی محل چنانکه گذشت و لازم این افتاده است
حرکت کردن یا انتقال از آن محل یا سکون یعنی بودن در آن محل و همه اینها حادثست پس نباشد
مگر در حادث واما مرکب نبودن او زیرا که مرکب محتاجست بسوی اجزای خود و هر محتاج حادث
است واما مختلف نبودن اجزای او زیرا که اختلاف هر مختلف یا بسبب تباین اجزای اوست یا بجهت
تعاند احوال ذات او و هر دو موجب ترکیب که مقتضی حدوثست واما در حیز نبودن او تعالی از برای
آنکه کسی که در حیز است مشابه او و از جنس اوست و هر که چنین باشد حادثست و دیگر اگر قرار گرفته
است در آن مکان پس ساکن است واگر قرار نگرفته بلکه منتقل است از او پس متحرکست و هر که چنین باشد
حادثست زیرا که هر یک از اینها مستلزم مسبوقیت است بالغیر واما آنکه در جهتی نیست زیرا هر کسی که در جهتی است
لازم است برای او سکون یا حرکت و محاذات و تحدید و حصر در بعضی دون بعضی و ایضا مقتضی خالی بودن
جهتی است که غیر جهتی است جا معرا اوست از وی و مستلزم اشتغال اوست بر جهتی که او عز شانه در اوست و هر کسی
که برای واحد مذکورات لازم آید حادث خواهد بود فصل واجبست که مکلف اذعان و اعتقاد نماید
بر آنکه حق سبحانه تعالی در چیزی نیست و چیزی در او نیست و نه از چیزی است و نه از اوست چیزی
و نه بر چیزیست و نه چیزی بر اوست و نه بالای چیزیست و نه زیر چیزی و نسبت داده نمیشود
بسوی چیزی و نسبت داده نمیشود بسوی او چیزی زیرا که همه این صفات ذات حادثست اما آنکه در چیزی
نیست زیرا که اگر در چیزی باشد محصور میشود و محصوریت صفت حادثست و دیگر یا مکث نموده در او
پس ساکن است والا منتقل خواهد بود پس متحرک است واما آنکه چیزی در او نیست زیرا که در این هنگام یا محل
حادثست یا قدیم و علی ای تقدیر لازم می آید اشتغال ذات بغیر خود و هر که مشغول است بغیر حادث
است واما آنکه از چیزی نیست زیرا که اگر از چیزی باشد جزء آن چیز خواهد بود پس مولود و حادث
خواهد بود واما آنکه نیست از او چیزی زیرا که اگر چنین بوده باشد والد و حادث خواهد

بود

بود و اما آنکه نسبت ازاو چیزی زیرا که اگر چنین بوده باشد والد و حادث خواهد بود
و اما آنکه بچیزی نسبت زیرا که اگر چنین بوده باشد هر آینه آنچیز حامل او و اقوی از او خواهد بود و اما
فوق بودن او مثل بودن اوست در چیزی و کذلک تحت بودن او مثل بودن چیزیست در او
و اما بطلان نسبت چیزی با و و نسبت او بچیزی از برای آنکه نسبت مطلقا مستلزم افتقار است
که ممتنع است ازازل و از صفات مصنوعات و مخلوقات است فصل واجب است اذعان کردن بآنکه
خدا تعالی حلول نمی کند در چیزی و متحد نمیشود بچیزی و اما بطلان حلول بجهة آنکه حلول
عبارتست از قیام موجودی بموجود دیگر بر سبیل تبعیت مثل قیام اعراض باجسام
یا بر سبیل ظهور مثل قیام ارواح باجسام پس اگر حقتعالی چنین باشد هر آینه محتاج خواهد بود
بسوی او و با او متقوم و متحقق خواهد شد و هر که چنین باشد حادث است نه قدیم و
اما بطلان اتحاد بجهة آنکه اتحاد یا ممتنع الحصول است اگر تفسیر شود بصیرورة دو چیز
موجود یک چیز بدون زیاده و نقصان و انفعال یکی از آن دو چیز و این ممتنع الوجود است
پس چگونه موصوف میشود بآن وجوب حق یا ممتنع است در حق واجب اگر تفسیر شود
بگردیدن چیزی بچیزی دیگر بانقلاب یا استحاله پس این اتحاد اگر ممکن باشد در ممکنات
لیکن در حق واجب ممتنع است و محال زیرا که این مستلزم انتقالست از حالی بحالی و حقتعالی
از حال خود منتقل نمیگردد و هر که متحول و منتقل است حادثست فصل واجب است ایمان
آوردن بآنکه محالست دیدن حقتعالی در دنیا و در آخرت زیرا که مراد از رؤیت اگر
رؤیت قلبی باشد و مراد از رؤیت ذات بحت پس باطل است و بر خدای تعالی روا نیست
زیرا که ذات بحت را درک نمینماید بصایر و نمیگردد به پیرامون پردههای عظمت او پس
درک نمیکند ذات او را مگر ذات او و اگر مراد از رؤیت آیات و آثار و افعال او باشد پس

و اما

انکه چیزی به او نسبت
زیرا که اگر چنین باشد
آنچیز عالیتر خواهد بود
از او خواهد بود

درك مى نمايد آيات وآثار اورا زيرا كه تجلى فرموده است بقلوب بعظمت خود پس مى بينند
دليل اورا واگر مراد از رؤيت رؤيت بصر چشم باشد پس درك نمى كند اورا چشمها واو درك
مى كند ابصار را زيرا ادراك بصر مر اشيا را موقوفست بر اينكه مرئى مقابل بصر باشد يا
در حكم مقابل مثل رؤيت بسبب آينه وموقوفست بر اينكه مرئى قريب بعيد نباشد در حد
افراط ومستتر بوده باشد ودر جهتى بوده باشد وحقتعالى جل شانه معزول نيست از چيزى
پس مقابل چيزى نيست ودر حكم مقابل هم نيست ونيست دور ونزديك بلكه دورتر است
از هر چيزى ونزديكتر است از هر چيزى پس دورى ونزديكى او فوق افراط است وغير
متناهى است ومستتر از غير ودر او نيست تا ذات مقدس او مدرك باشد بلكه ظهور
وتجلى او محو مى نمايد ماسواى او را پس هرگاه تجلى نمايد غير خود را محو مى نمايد واگر تجلى
ننمايد قادر نمى شود احدى بر ديدن او ونيست در جهتى تا محصور شده باشد در او
پس رؤيت ممكن نيست زيرا كه شروط رؤيت بر او جارى نمى شود واز براى آنكه ماسواى
او در دنيا وآخرت در امكانست وكسى كه در امكانست درك نمى نمايد كسى را كه در ازل
است پس صحيح نيست رؤيتا ونه در دنيا ونه در آخرت نقلا واجبست بر هر مكلفى
كه اذعان نمايد بر آنكه حقسبحانه وتعالى درك نمى شود بحواس ظاهره كه عبارتست از سمع
وبصر وذوق وشم ولمس باشد وبحواس باطنه كه حس مشترك وخيال وقوه متفكره
وواهمه وحافظه باشد زيرا كه حق عز وجل چيزى از آنها شبيه ومجانس نيست
وهر چيز درك مى كند شبيه ومجانس خويش را هم چنانكه امير المؤمنين وسيد الموحدين
صلوات الله عليه وآله مابدا انما تحد الادوات انفسها وتشير الالات الى نظايرها يعنى آلات
جز اين نيست تحديد مى كنند ادوات نفس خود را واشاره مى نمايد آلات بسوى مجانس خود

وحق

وحقتعالی منزه است لاتدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وایضا منزه است لا یحیطون به
ودیکر از برای آنکه حواس ظاهره وباطنه درک مینمایند چیزیرا که محدود ومکیف ومصور
ومتحیز باشد وحال آنکه حق جل وعلا کیفی وصورتی وحیزی ندارد تعالی الله عن صفات خلقه
علوا کبیرا المبحث دویم در اثبات عدلست بدانکه واجبست بر مکلف که اعتقاد نماید بر آنکه
صانع ومدبر عالم عادلست در افعال منوطه بمکلفین در دادن تکلیف از اوامر ونواهی ودردادن
جزا از ثواب وعقاب وعدل در لغت ضد جور میباشد که عبارت از تساوی باشد پس افعال
خداوند ذوالجلال تعلق میکیرد بمکلفین در دنیا بر سبیل عدل یعنی تکلیف نمیکند ایشانرا مکر
بچیزی که بتوانند وبجا آورد وباشد صلاح ایشان بطوری که جزای ایشان زیادتر باشد از [illegible]
تکلیف در طاعت وبقدر فعل مکلف باشد در معصیت تا فایده تکلیف وخلقت ایشان
بعمل آید وچونکه حقسبحانه وتعالی غنی مطلق است وغیر محتاج فایده تکلیف راجع است بسوی
عباد نه بسوی وی ونظر بآنکه حضرت خالق بیچون جل جلاله اجل وارفع است از احوال واوصاف
بندکان رضای او عبارتست از تفضل واحسان بر بندکان وغضب او عین عدل وتساوی نسبت بر ایشان
پس نیست غضب او بر عاصیان از جهت عصیان ایشان وتشفی قلب او از آنها هم چنانکه عادت مخلوقات
اوست بلکه غضب او در حقیقت عبارتست از ایجاد مسببات بتسبیب سببها پس خود معصیت
در حقیقت سبب تام است از برای ایجاد عذاب مخصوص بآن پس حقسبحانه وتعالی ایجاد مینماید
عذابرا بمقتضای آن معصیت مکر آنکه عفو فرماید زیرا که عفو او مانع اقتضای این مقتضی
است واکر عفو او مانع نبود سببیت معصیت تام بود پس خلق مینماید حقسبحانه وتعالی
معصیت عقوبت را واوست حقیقت غضب وی نه مثل غضب خلق که از غلیان وهیجان
دم قلب است که ناشی میشود از او انتقام از برای تشفی قلب زیرا که او منزه است از صفات
خلق

اما حکم افعال اختیاریهٔ عباد وی تعالی شانه که در حیطهٔ قدرت و امکان ایشانست که
اورا وضد اورا بکنند صادر است از ایشان باقدار خداوند عالمیان تفصیل این اجمال و تبیین این
مقال آنست که جمیع اشیا از جمیع مخلوقات از ذوات و صفات تا افعال متقوم و چیزند بامر او سبحانه
پس هیچ چیز از آنها مستقل نیستند بذات و افعال خود شان و چونکه او سبحانه اراده نموده است
(او والطاعة و امتثال امره)
از بندگان خود اطاعت و بندگی و امتثال امر وی نموده است به ممکن بودن ایشان از ترک
طاعت پس فعل عباد نیست مگر باختیار خود شان زیرا که حق سبحانه و تعالی خلق نموده است بندگان
خود را از نور و ظلمت و متمکن نموده است ایشان را از طاعت و معصیت پس بنده و افعال او قایم
است بامر او سبحانه پس او معدوم است و چیز نیست مگر بامر خدا لیکن فاعل فعل خود میباشد
بدون آنکه حق جل و علا در فعل او شریک باشد پس هر که بگوید که خدای تعالی فاعل فعل عبد
است از خیر و شر و بنده را مدخلیتی و سببیتی در هیچ یک از افعال خود نیست بلکه حضرت ایزدی فاعل
فعل بندگان و سبب افعال ایشانست هم چنانکه اوست خالق عباد اوست خالق افعال ایشان
چنانکه اشاعره گفته اند پس بتحقیق نسبت داده است حقتعالی را بظلم و او را ظالم دانسته است
زیرا که لازم کلام و اعتقاد ایشان آنست که بندگان خود را مجبور نموده است بر معاصی و عذاب
نموده است ایشان را بسبب معاصی و اینها هر که بگوید که بنده خود فاعل فعل خود میباشد بدون
(بلکه او مستقل است بر فعل خود و نیست او را مانعی از فعل او)
مدخلیت غیر وی در فعلی از افعال او و اگر چنین نبوده باشد مستحق ثواب و عقاب نخواهد
بود چنانکه مفوضه معتزله گفته اند پس بتحقیق عزل نموده است حقتعالی را از ملک
و سلطان خود و هر دو طایفه خارجند از طریق حق و صراط مستقیم طائفهٔ اولی در افراط و
طایفهٔ ثانیه در تفریط مقیم میباشند و حق و صواب در این باب قایل شدنست باوسط
هم چنانکه امام جعفر بن محمد علیهما السلام فرموده است لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین

بعض

یعنی جبر نیست بدین طریق که بگوید که بنده که خدا مجبور نماید بندگان خود را به معصیت
اجبارا فرموده زیرا که اگر چنان باشد جایز نیست بر او که ایشان را عذاب نماید بجهت عصیان
ایشان و اگر عذاب نماید هر آینه ظالم خواهد بود و ما ربک بظلام للعبید و لا تفویض
یعنی تفویض هم نیست بطوری که گوینده گوید که تفویض نموده است ربنا لعباد امر را
بر عباد و او را امری و مدخلیتی در امر و فعل ایشان نیست زیرا که اگر چنان باشد هر آینه
اتفاق می افتد در ملک او چیزی که مقدر نفرموده است پس معزول خواهد شد از
ملک و سلطان خود بل امر بین امرین بلکه امریست میان دو امر یعنی عبد فاعل است مر فعل
خود را بر سبیل اختیار بدون اکراه و اجبار لیکن بتقدیر خدا که ساری و جاریست در فعل عبد
پس بدون قدرت فعل عبد تمام نمیشود و بعمل نمی آید بیان این تفصیل آنست که حق سبحانه
و تعالی حافظ عبد و فعل اوست زیرا که بدون حفظ او عبد و افعال او موجود نمیشود پس
مادامیکه حق تعالی حافظ بقای او و حافظ افعال او و شئی را فعال او شئی است و موجد
او وست فاعل بالاستقلال بدون مشارکت با خدا تعالی پس معنی اینکه عبد فاعل فعل
خود میباشد باعانت و سببیت خدا تعالی نه بدون خدا و نه بمشارکت او همانست
که مذکور شد بدان بدرستی که این مسئله راهی است ظلمانی و دریاییست عمیق و فهمیدن
این مسئله در نهایت صعوبت است پس تدبر و تامل بکن در اینکه مذکور نمودیم زیرا که
غیر آنچه مذکور شد یا جبر است یا تفویض و اینست معنی عدل در افعال عباد پس هر گاه
معصیت نمایند باختیار خود شانست و بموافقت قدرت اگر میخواستند اطاعت
مینمودند پس وقتی که اختیار معصیت نمودند لازم معصیت را که عقاب بوده باشد
بر ایشان جاری گردانید و بر ایشان ظلم ننموده است زیرا که اقدام نمودند بر معصیت

درك مى نمايد آيات وآثار او را زيرا كه تجلى فرموده است بقلوب بعظمت خود پس مينمايد
دليل او را واگر مراد از رويت رويت بصر چشم باشد پس درك نميكند او را چشمها واو درك
مى كند ابصار را زيرا ادراك بصر مر اشيا را موقوفست بر اينكه مرئى مقابل بصر باشد يا
در حكم مقابل مثل رويت بسبب آينه وموقوفست بر اينكه مرئى بعيد قريب نباشد در حد
افراط ومستتر بوده باشد ودر جهتى بوده باشد وحقتعالى جل شانه معرا ونيست از چيزى
پس مقابل چيزى نيست ودر حكم مقابل هم نيست ونيست دور ونزديك بلكه دورتر است
از هر چيزى ونزديكتر است از هر چيزى پس دورى ونزديكى او فوق افراط است وعين
متناهى است ومستتر از غير وجدا ونيست تا ذات مقدس او مدرك باشد بلكه ظهور
وتجلى او محو مينمايد ماسواى او را پس هرگاه تجلى نمايد غير خود را محو مى نمايد واگر تجلى
نمايد قادر نمى شود احدى بر ديدن او ونيست در جهتى تا محصور شده باشد در او
پس رويت ممكن نيست زيرا كه شروط رويت بر او جارى نميشود واز براى آنكه ماسواى
او در دنيا وآخرت در امكانست وكسى كه در امكانست درك نمى نمايد كسى را كه در ازل
است پس صحيح نيست رويت او نه در دنيا ونه در آخرت نقل واجبست بر هر مكلفى
كه اذعان نمايد بر آنكه حقسبحانه وتعالى درك نميشود بحواس ظاهره كه عبارتست از سمع
وبصر وذوق وشم ولمس باشد وبحواس باطنه كه حس مشترك وخيال وقوه متفكره
وواهمه وحافظه باشد زيرا كه حق عز وجل بچيزى از آنها شبيه ومجانس نيست
وهر چيز درك مى كند شبيه ومجانس خويش را هم چنانكه امير المؤمنين وسيد الموحدين
صلوات الله عليه وآله فرمودند انما تحد الادوات انفسها وتشير الالات الى نظائرها يعنى آلات
جز اين نيست تحديد مى كند اسباب نفس خود را واشاره مينمايد آلات بسوى مجانس خود

و حق تعالی میفرماید لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و ایضا میفرماید لا یحیطون به
و دیگر از برای آنکه حواس ظاهره و باطنه درک نمینمایند چیزی را که محدود و مکیف و متصور
و متحیز باشد و حال آنکه حق جل و علا کیفیت و صورت و متحیزی ندارد تعالی الله عن صفات خلقه
علوا کبیرا الحمد لله دویم در اثبات عدل است بدانکه واجب است بر هر مکلف که اعتقاد نماید بر آنکه
صانع و مدبر عالم عادل است در افعال منوطه بر مکلفین و در دادن تکلیف از اوامر و نواهی و در دادن
جزا از ثواب و عقاب و عدل در لغت ضد جور میباشد که عبارت از تساوی باشد پس افعال
خداوند ذو الجلال تعلق میگیرد بمکلفین و در بنا بر سبیل عدل یعنی تکلیف نمیکند ایشان را مگر
بچیزی که بتوانند و روا باشد صلاح ایشان بطوری که جزای ایشان زیادتر باشد از
تکلیف در طاعت و بقدر فعل مکلف باشد در معصیت تا فایده تکلیف و خلقت ایشان
بعمل آید و چونکه حق سبحانه و تعالی غنی مطلق است و غیر محتاج فایده تکلیف راجع است بسوی
عباد نه بسوی وی و نظر بآنکه حضرت خالق بیچون جل جلاله اجل و ارفع است از احوال و صفات
بندگان رضا او عبارتست از تفضل و احسان بر بندگان و غضب او عین عدل و تساوی نسبت بر ایشان
پس نیست غضب او بر عاصیان از جهة عصیان ایشان و تشفی قلب از آنها هم چنانکه عادت مخلوقات
اوست بلکه غضب او در حقیقت عبارتست از ایجاد مسببات بتسبیب سببها پس خود معصیت
در حقیقت سبب تام است از برای ایجاد عذاب مخصوص بآن پس حق سبحانه و تعالی ایجاد مینماید
عذاب را بمقتضای آن معصیت مگر آنکه عفو فرماید زیرا که عفو او مانع اقتضای این مقتضی
است و اگر عفو او مانع نبود سببیت معصیت تمام بود پس خلق مینماید حق سبحانه و تعالی
بسبب معصیت عقوبت را او است حقیقت غضب وی نه مثل غضب خلق که از غلیان و هیجان
دم قلب است که ناشی میشود از او و انتقام از برای تشفی قلب زیرا که او منزه است از صفات
خلو

اما حکم افعال اختیاریهٔ عباد وی تعالی شانه که در حیطهٔ قدرت و امکان ایشانست که
او را و ضد او را بکنند صادر است از ایشان باقدار خداوند عالمیان تفصیل این اجمال و تبیین این
مقال آنست که جمیع اشیا از جمیع مخلوقات از ذوات و صفات و افعال متقوم و چرند بامر او سبحانه
پس هیچ چیز از آنها مستقل نیستند بذات و افعال خودشان و چونکه او سبحانه اراده نموده است
او و الی اطاعت و امتثال امر
از بندگان خود اطاعت و بندگی و امتثال امر وی موقوفست بر متمکن بودن ایشان از ترک
طاعت پس فعل عباد نیست مگر باختیار خودشان زیرا که حق سبحانه و تعالی خلق نموده است بندگان
خود را از نور و ظلمت و متمکن نموده است ایشان را از طاعت و معصیت پس بنده و افعال او قائم
است بامر او سبحانه پس او معدوم است و چنین نیست مگر بامر خدا لیکن فاعل فعل خود میباشد
بدون آنکه حق جل و علا در فعل او شریک باشد پس هر که بگوید که خدای تعالی فاعل فعل عبد
است نه غیر وی و بنده را مدخلیتی و سببیتی در هیچ یک از افعال خود بلکه حضرت باری فاعل
فعل بندگان و سبب افعال ایشانست هم چنانکه اوست خالق عباد اوست خالق افعال ایشان
چنانکه اشاعره گفته اند پس بتحقیق نسبت داده است حقتعالی را بظلم و او را ظالم دانسته است
زیرا که لازم کلام و اعتقاد ایشان آنست که بندگان خود را مجبور نموده است بر معاصی و عذاب
نموده است ایشان را بسبب معاصی و ایضا هر که بگوید که بنده خود فاعل فعل خود میباشد بدون
بلکه او مستقل است بر فعل خود و نیست او را مانعی از فعل او
مدخلیت غیر وی در فعلی از افعال او و اگر چنین نبوده باشد مستحق ثواب و عقاب نخواهد
بود چنانکه مفوضه معتزله گفته اند پس بتحقیق عزل نموده است حقتعالی را از مملکت
و سلطان خود و هر دو طایفه خارجند از طریق حق و صراط مستقیم طائفه اولی در افراط و
طایفه ثانیه در تفریط مقیم میباشند و حق و صواب در این باب قایل شدنست بحکم وسط
چنانکه امام همام جعفر بن محمد علیهما السلم فرموده است لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین

یعنی جبر نیست بدین طریق که بگوید کوینده که خالق مختار بند کان خود را بر معاصی اجبار فرموده زیرا که اگر چنان باشد جایز نیست بر او که ایشان را عذاب نماید بجهة عصیان ایشان واگر عذاب نماید هر آینه ظالم خواهد بود و ما ربك بظلام للعبید ولا تفویض یعنی تفویض هم نیست بطوری که کوینده گوید که تفویض نموده است رب الارباب امر را بر عباد واو را امری ونهی نیست در امر وفعل ایشان نیست زیرا اگر چنان باشد هر آینه اتفاق می افتد در ملك او چیزی که مقدر نفرموده است پس معزول خواهد شد از ملك وسلطان خود بل امر بین امرین بلکه امر لیست میان دو امر یعنی عبد فاعل است مر فعل خود را بر سبیل اختیار بدون اکراه واجبار لیکن بتقدیر خدا که ساری وجاری است در فعل عبد پس بدون قدرت فعل عبد تمام نمیشود وبعمل نمی آید بیان این تفصیل آنست که حقسبحانه وتعالی حافظ عبد وفعل اوست زیرا اگر بدون حفظ او عبد وافعال او موجود نمیشود پس مادامیکه حقتعالی حافظ بقای او وحافظ افعال او است وافعال او شئ است موجود واوست فاعل بالاستقلال بدون مشارکت با خدا تعالی پس معنی اینکه عبد فاعل فعل خود میباشد باعانت وسببیت خدا تعالی نه بدون خدا ونه بمشارکت او همانست که مذکور شد بدانکه بدرستیکه این مسئله را هی است ظلمانی ودریا ییست عمیق وفهمیدن این مسئله در نهایت صعوبت است پس تدبر وتامل بکن در اینکه مذکور نمودیم زیرا که غیر آنچه مذکور شد یا جبر است یا تفویض واینست معنی عدل در افعال عباد پس هرگاه معصیت نمایند باختیار خود شان است وبموافقت قدر واگر میخواستند اطاعت مینمودند پس وقتی که اختیار معصیت نمودند لازم معصیت را که عقاب بوده باشد بر ایشان جاری گردانید وبر ایشان ظلم ننموده است زیرا که اقدام نمودند بر معصیت

اضطرار و هرگاه اطاعت نمایند پس باختیار خود شانست بموافقت قدر و اگر می
خواستند معصیت میکردند پس وقتی که اختیار اطاعت نمودند جاری ساخت برایشان لازم
اطاعت را از ثواب و مستحق او شدند از برای آنکه اقدام نمودند بر طاعت بدون
اضطرار پس توقف معصیت ایشان بر موافقت قدر و عدم امکان صدور معصیت
از ایشان بی موافقت او لازم ندارد جبر را زیرا که در هنگام متمکن بودند از طاعت
بموافقت قدر و تقدیر خدا از برای آنکه قدر را از اختیار خیر و شر منفک نمی شود
و فعل بدون او تمام نمی باشد هرگاه اختیار خیر نمودی قدر موافقت نماید تا فعل
خیر بوجود آید و هرگاه اختیار شر نمودی قدر موافقت نماید تا فعل شر موجود شود
پس دانستی که عباد مستقلند در فعل خیر و شر با تقدیر حقتعالی هر یک را که عبد
اختیار نماید و نکرده اند هیچ فعلی از افعال مگر بتقدیر خدای ذو الجلال و این تقدیر حتم
و الزام نیست بچیزی دون چیزی بلکه تقدیر اختیار است باب سیم در اثبات
نبوت بدانکه چون خالق بیچون غنی مطلق است و غیر محتاج بسوی چیزی و خلق
نموده است عباد خود را از برای آنکه دوست داشته است که برسانند ایشانرا با آن
چیزی که میخواهد از فواضل کرم خود و نظر بآنکه حکیم است و لغو نمیکند واجب است
که تفضل و احسان و نعمت و امتنان او جاری باشد بر مقتضای حکمت لهذا تکلیف
نمود بندگان خود را تکلیف ~~نمود بندگان خود را~~ بتکالیفی که بسبب آنها مستحق نیل
فواضل مذکوره باشند تا تفضل و احسان حضرت ملک منان عبث و لغو نباشد
و چونکه خلق چیزها که صلاح ایشان در او باشد نمی دانستند زیرا که نمیدانند مصالح
عباد را مگر خالق عباد و درک نمیکرد او سبحانه را ابتداء عباد و بندگان او و قادر نبودند

بر تلقی

بر تلقی احکام و تکالیف واجب و لازم است بمقتضای حکمت بالغه که حکیم علی الاطلاق اختیار نماید
از مخلوقات خود کسی را که قادر باشد بسبب اعانت او بر تلقی و اخذ احکام و تکالیف تا آنکه
برساند بعباد او تعالی تکالیفی را که در آنها است صلاح دنیا و آخرت ایشان و این لطفی است عظیم
بر بندگان و باین لطف موقوف است آنچه که اراده کرده است حقتعالی به بندگان خود از صلاح
حال ایشان در دارین و آن شخص را نبی گویند صلی الله علی محمد و آله و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و
نظر بآنکه حکمت مقتضی آن بود که ایجاد مخلوقات در اوقات متعدده واقع شده متعاقب باشد
و جمیع مخلوقات در علت ایجاد و در آنچه از ایشان خواسته است شریک بودند واجب و لازم
گردید که مقتضای او تعالی مبعوث گرداند در هر امتی رسولی و نبی از ایشان تا برساند بایشان
آنچه را که بهبود کار و مطالبات از ایشان خواسته است زیرا که عبادت وی بنمایانند مگر چیزی را که
خالق ایشان تعلیم نماید تا آنکه منتهی گردید نبوت به پیغمبر ما محمد ابن عبدالله خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله الطاهرین فصل چونکه نبوت از جمله منصبهای عدل است واجب است که بوده
باشد آن نبوت بر وجه اکمل تا حاصل شود فایده بعثت و کمال آن آنست که ظاهر نماید خدای سبحانه
و تعالی بر دست نبی معجزات و خوارق عادات که از ابنای جنس او صادر نشود موافق و مطابق
دعوای او تا آنکه آن معجزه تصدیق الهی باشد مر دعوای او را و واجب است که صحیح النسب و طاهر
المولد و مستقیم الخلقه باشد و پاک و عاری باشد خلق و خلقا از جمیع احوالی که قلوب از او
متنفر میباشد بطوری که طعن نزنند بر او اهل زمان او و واجب است که راستگو باشد و دروغ
گو و خائن و طمع کار در زخارف دنیا نباشد و باید که اعلم و اتقی و ازهد اهل زمانش باشد
و اعمل آنها باشد بآنچه که امر میفرماید و انهی باشد از آنها از آنچه که از او نهی می نماید و باید
که مطهر و پاک و پاکیزه باشد از جمیع رذایل و نقایص ظاهره و باطنه بحیثیتی که اهل زمان او

که او مبعوث است بسوی ایشان بدانند که در میان آنها نظیری و مثلی برای او نیست در همه صفت
کمال و واجب است که معصوم باشد از جمیع گناهان صغیره و کبیره پیش از بعثت و بعد از بعثت
از اول عمر تا آخر عمر و از سهو و نسیان مبرا باشد و هم چنین منزه باشد از هر چیزی که باعث
تعلل رعیت بشود از قبول امر و نهی او و یا باعث شک و توقف ایشان باشد در نبوت او زیرا
که حجت خدای تعالی بالغه است و نبوت حجت اوست بر بندگان خود پس هرگاه نبوت بطوری
باشد که یکی از مکلفین در او خدشه نماید حجت خدا بر آن مکلف قایم نشده است و باید که
مسدد باشد از طرف خداوند عالمیان و موفق باشد بصواب در اعتقاد و علم و قول و عمل زیرا
که حق سبحانه و تعالی بالطاف و الهام حق خود مباشر توفیق و تسدید او میباشد و وحی مینماید
بسوی او صواب را در خور مرتبه او در نزد خود و مقدر و مقرر میفرماید بر او ملکی را که تسدید
می نماید او را لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل زیرا که نبی انسانی است خبر دهنده از جانب
خداوند اکبر بدون توسط بشر و او حجت خدا نمیشود مگر آنکه ثابت بشود پیش مکلف که
قول و امر و نهی او قول و امر و نهی خداوند عالمیان است و چونکه حقتعالی قادر است بر ایجاد
چیزی که با او اقامه حجت بشود بر خلق و با اقامه حجت متحقق میشود لطف او بخلق هم
چنان لطفی که با و موقوف است صلاح عباد در دنیا و آخرت واجب است بمقتضای حکمت بالغه
ایجاد چیزی که اقامه حجت با او بشود و چون که حق جل و علا قبیح نمی کند زیرا که اوست غنی
مطلق و غیر محتاج بسوی چیزی و اخلال بامر واجب نمی کند زیرا که اخلال بواجب قبیح است

فصل

وقتی که اذعان بنبوت نمودی و ایمان بدان آوردی بدانکه نبی این امت محمد بن عبدالله
بن عبدالمطلب بن هاشم ابن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب ابن لوی ابن غالب بن
فهر بن مالک ابن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس ابن مضر بن نزار ابن معد بن

عدنان

عدنان است صلی الله علیه وآله الطاهرین زیرا که ادعای نبوت فرموده واظهار معجزات
باهرات نموده وهر کس که چنین باشد نبی است ودر میان مسلمانان وغیر ایشان بتواتر
رسیده است که مردی در مکهٔ مشرفه ظاهر شد اسم او محمد بن عبد الله ادعای نبوت نموده
وخداوند عالمیان معجزات در دست او جاری ساخته موافق دعوای وی در حضور معاندین
وهر که چنین باشد نبی است وحق است واین تواتر موجب قطع است وبنهایت است مگر برای
کسی که مسبوق بشبهه باشد وایضا در میان جمیع اهل زمین متواتر است که آنحضرت خاتم
النبیین است پس نمی باشد بعد او وبعد از او پیغمبری پس واجب شد که آنحضرت مرسل
باشد بر کافهٔ مکلفین وقاطبهٔ موجودین زیرا که ناس مکلفند وتکلیف بدون حجت صحیح
نیست وحجت برای خدا ثابت نمیشود مگر باین نحو پس ثابت شد نبوت آنجناب بر مکلفین
بتواتر واما کسی که مسبوق بشبهه باشد آن نیز چنین است ومبهمل هرچند که نفس او با انکار
عادت کرده باشد زیرا که حقتعالی میفرماید وما کان الله لیضل قوما بعد اذ هدیهم حتی
یبین لهم ما یتقون یعنی نیست حقتعالی اینکه گمراه نماید طایفه را بعد از آنکه هدایت کرده
است ایشانرا مگر بعد از آنکه ظاهر بشود بر ایشان آنچیزی که از او اجتناب وپرهیز وخوف
می نمایند پس بنابر مضمون آیه شریفه اضلال هر طایفه بعد از تبیین میباشد فصل
بدانکه معجزات باهرات آنجناب که حقتعالی بسبب آنها دعوای او را تصدیق فرموده است
بسیار است وعلمای امت هزار معجزه ضبط نموده اند از آنجمله شق قمر وجوشیدن آب از میان
انگشتان مبارک او وسیر نمودن خلق کثیر با طعام یسیر وشکایت بعیر وتکلم با ذراع
بزغالهٔ مسموم ونطق جمادات وحیوانات عجم وناله درخت خرمای حنانه شده وتسبیح سنگ
ریزه در دست مبارک آنحضرت ونرم نمودن سنگ ریزه بمهر مبارک خود وغیر اینها از

آنجمله است قرآن مجید الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم
حمید پس بتحقیق که آن حضرت معارضه فرمود با عرب عرباء بقرآن بلکه بیک سورهٔ قصیرهٔ آن
که مثل آنرا بیاورند همگی عاجز شدند و از جهت حمیت جاهلیت و عصبیت عربیت قبول
نکرده بر شمشیر و نیزها صبر نموده تا آنکه آن حضرت هلاک نمود شجاعان ایشان را و اسیر
نمود ذریهٔ آنها را و متحمل عار و بوار گردیده نتوانستند که او را دفع نمایند باتیان سورهٔ که مثل
قرآن باشد و آن قرآن باقی است تا فنای عالم و حق سبحانه وتعالی معارضه فرمود با ماسوای خود
پس احدی از مخلوقات وی طاقت معارضهٔ او را نیاوردند و نتوانستند که مثل او را بیاورند و
نیست از برای هیچ نبی از انبیا معجزهٔ که باقی باشد بعد از ایشان زیرا که نبوت آنها منقطع و منقرض
گردید بخلاف معجزهٔ نبی ما صلی الله علیه وآله بدرستی که معجزهٔ او باقی است مادامی که تکلیف باقی نیست زیرا که نبوت او
تا آنکه معجزهٔ قاطعه باشد بحجت معترضین و معاندین و فضل بدانکه آنجناب رسالت مآب
صلی الله علیه وآله خاتم پیغمبرانست رسولی و نبی بعد از او نیست زیرا که حق جل شانه در کتاب
مجید خود خبر داده و فرموده است ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم
النبیین و یقین حاصل است که کذب قبیح است در حضرت کبریا و روا نیست زیرا که او
غنی مطلق پس فعل قبیح نمی‌کند از برای آنکه محتاج نیست بچیزی و ایضا در کتاب خود خبر داده
و فرموده است ما آتیکم الرسول فخذوه یعنی هر چیزیکه رسول خدا برای شما آورده است او را
اخذ بکنید و قبول نمائید و حال آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله خبر داده است
بما اینکه پیغمبری بعد از آن نیست پس بدین دو دلیل ثابت میشود که لا نبی بعده و او صلی
الله علیه وآله افضل است از انبیا و سایر مخلوقات طرا زیرا که آن حضرت فرموده انا سید
ولد آدم ولا فخر و بدختر و پارهٔ جگر خود فاطمه علیها السلام فرموده ابوک خیر الانبیاء و بعلک

خیر

خیر الاوصیا و کذب بر آنجناب روا نیست زیرا که معصوم است که و لا ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی و حقسبحانه پیغمبر ما فرماید و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین
ثم لقطعنا منه الوتین پس قول آن جناب صدق و افضل خلق بودنا و خود خواهد بود و
ایضا جمیع علما اجماع دارند بر آنکه آنحضرت سید کاینات است و در حدیث قدسی حقتعالی
پیغمبر ما فرماید لولاک ما خلقت الافلاک پس از برای او خلق شده است افلاک و اوست سید بنی
آدم و اوست خیر خلق الله اللهم صل علی محمد و آل محمد اجمعین باب چهارم در اثبات امامت
بدان هداک الله چونکه ثابت و مبرهن گردید که وجود نبی لطف است و نظام عالم تمام نمی
شود مگر بوجود شریف او تا روز قیامت زیرا که اوست رسول و مبلغ و مؤدی از جانب رب العزه
بسوی خلایق چنین برای تکالیف مادامیکه تکلیف باقی است که بقا و رجا و دوام ایشان بسعادت
بسته آن تکلیف باشد و چونکه تکالیف تا فنا منجر میباشد بنجات دادن احوال مکلفین الی
یوم الدین و آن رسول تا آخر تکلیف نمیماند بلکه موت و تغییر بر وی راه مییابد زیرا که
عبد است مخلوق و جایز نیست در حکمت بالغه رفع حکم نبوت و دیگر آنکه نبوت لطف است
واجب مادامیکه تکلیف باقی است لهذا واجب و لازم است در حکمت نصب کردن خلیفه
و جانشینی که قایم مقام او باشد و ادا و تبلیغ نماید از جانب او احکام مقرره او را بسوی
امت و حفظ شریعت و اقامه سنت او نماید تا آنکه باطل نشود حجت بالغه خداوند
عالمیان بر بندگان خود و واجب است که بوده باشد در آن خلیفه جمیع آن صفاتی که در
حق نبی مذکور شد مثل آنکه اعلم و اتقا و ازهد و اعبد و انجب اهل زمان باشد و غیر
اینها و آنکه معصوم بوده باشد از گناهان صغیره و کبیره از اول عمر تا آخر عمر و معصوم باشد
از کذب و خطا و نسیان و غیر ذلک از اوصافی که در حق نبی مذکور شد مگر نبوت زیرا

که ثابت شد که او خاتم النبیین است و پیغمبری بعد از او نیست بدانکه اشتراط این اوصاف در
خلیفه از برای آنست که او قایم مقام پیغمبر است در جمیع آنچه که مکلفین باو محتاج اند
از احکام متفرقه او لهذا اوست حافظ و حامی شریعت و او نیز لطف است و واجب بر خدای
تعالی بمقتضای حکمت هم چنانکه نبوت واجب بود بدون تفاوت فعلی هذا لا بد است
که آن خلیفه و جانشین متصف باشد بصفات پیغمبر بطریقی که از برای مکلفین قطع و جزم
حاصل شود بآنکه او حجت خداست قولا و فعلا و قول خدا و رسول است و همچنین حکم او
و وجوب اطاعت و تسلیم امر و ورود امر او مثل حکم پیغمبر و وجوب اطاعت و تسلیم امر و ورود
امر اوست بی تفاوت و لا بد است که منزه و مبرا باشد از جمیع اوصافی که موجب تنفر خلق
و باعث عدم اطمینان آنها باشد چنانکه در احوال نبی مذکور شد و نظر بآنکه نمی شناسد
شخص متصف بصفات مزبوره را مگر خدای مطلع بر سرایر و مطلع عالم بر ضمایر پس واجب است
که نصب خلیفه و تعیین آن بنص خاص از طرف خداوند عالمیان بوده باشد و نیست احدی را
از مخلوقات تعیین آن و این نیز لطف است و واجب بمقتضای عدل و قادر حکیم اخلال بواجب
نمی نماید زیرا که اخلال باو قبیح است و او منزه است از فعل قبیح زیرا که غنی مطلق است و نیست
در امت او شخصی که جمع باشد در او جمیع شرایط نبوت سوای مرتبه نبوت فقط مگر علی بن ابی
طالب علیه السلم زیرا که او منزه و مبرا است از هر رذیله که پیغمبر از او منزه بود و شریک اوست در
هر فضیلتی مگر در نبوت و حقتعالی نیز در کتاب مجید خود نص بر مشارکت آن حضرت فرموده انما
ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون پس
بتحقیق که بتواتر رسیده است کلام مفسرین از فریقین و احادیث اهل بیت صلوات الله علیهم
اجمعین بانیکه این آیه شریفه در حق آنجناب نازل شده است در وقتی که خاتم خود را تصدق
فرمود

فرمود در حالت رکوع و این معنی را انکار نمی‌نماید مگر مکابر معاند پس بمقتضای این آیه
شریفه حقتعالی ثابت نمود با آنجناب هر چیزی که ثابت بود با و تعالی و رسول او
از ولایت و نیست معنی ولایت در آیه شریفه مگر اولویت با و با امت از نفس خود شان در هر
چیزی از امور دین و دنیا و آخرت ایشان زیرا که اینست ولایت ثابته بر خدا و رسول خدا
چنانکه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم تنبیه بر این معنی فرموده چنانکه
فریقین از عامه و خاصه بطرق متعدده که بحد تواتر رسیده است باعتراف خصم نقل
نموده‌اند که الست اولی بکم من انفسکم یعنی آیا نیستم من ولی بشما از شما قالوا باجمعهم بلی یا رسول
الله همگی گفتند بلی یا رسول الله فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و
عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله یعنی پس گفت هر کس که من مولی و سید و
آقای او هستم پس علی مولی و سید و آقای اوست خداوندا تو دوست بدار کسی را که او را دوست
دارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن بدارد و اعانت کن کسی را که او را اعانت نماید و مخذول
و منکوب گردان کسی را که او را مخذول نماید ای عزیز تامل نما این حدیث کلام کسی است که
حقتعالی در شان او میفرماید وما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا و در جای دیگر
فرموده است فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم یعنی پس
باید حذر کنند کسانی که مخالفت مینمایند از امر او از اینکه برسد بآنها بلائی یا برسد بآنها
عذاب دردناک و باز در حق او فرموده است ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه
بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین یعنی هرگاه افترا ببندد بر ما بعض افتراها هر آینه میگیریم
از او دست راستش را بعد از آن هر آینه میبریم از او وتین را و وتین رگ جان را گویند و این
نوع اوجع و اوحش است در قتل و فریقین روایت کرده‌اند که آنحضرت صلی الله علیه

والّه فرمود علی اقضاکم علی اعلم شما است بر قضا و احکام و نیز فرموده که علیٌ مع الحق والحق
مع علی یدور معه حیث ما دار یعنی که علی با حق است و حق با علی است میگردد با او هرجا که او
میگردد پس وقتی که ثابت شد که آن بزرگوار حق بین است و معصوم و مسدد است از جانب حق
تعالی و از حق منفک نمیشود ثابت شد که اوست هادی امت بسوی حق و دلیلی دلالت
نکرده است بر آنکه غیر از آن بزرگوار از صحابه باین مرتبه بودند و احدی از امت ادعای
عصمت برای احدی از صحابه نکرده هم چنانکه از برای آن جناب ادعا نمودند و من یهدی الی
الحق احق ان یتبع و یتخذ اماما یقتدی به یعنی کسی که هدایت بکند بسوی حق البته سزاوار
است بآنکه متبع و اماما مقتدی به باشد زیرا که آن جناب از حق جدا نمیشود و حق نیز از وی جدا
نمیشود دور میکند با او هرجا که او دور میکند و این حدیث متفق علیه فریقین است انکار
نمیکند این حدیث را احدی از مسلمین پس بنابر مضمون این حدیث آن جناب در هیچ حالی
از احوال با باطل نبوده و ما نمی خواهیم از عصمت مگر این معنی را و از این حدیث و آیه شریفه نیز
هر منصف و طالب حق ثابت و مبرهن گردید که آن حضرت خلیفه پیغمبر است بلا فصل
زیرا که اوست هادی بسوی حق و غیر مفارق از حق و از او مفارقت نمینماید حق پس اوست
سزاوار اتباع بحکم خداوند کار در کتاب خود بینه کان و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک
هم الکافرون و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و من لم یحکم بما انزل الله
فاولئک هم الفاسقون یعنی کسی که حکم نمیکند بآن چیزی که حقتعالی نازل کرده است پس
ایشانند کافران و ظالمان و فاسقان و انما فهو الذی اذهب الله عنه الرجس و طهره
تطهیرا و اوست معصوم بنص کتاب و قول رسول الله و اوست منصوص علیه بخصوص
از جانب خدا و رسول خدا و ادعا ننموده است احدی از مسلمین این مرتبه را از برای

احدی

اهدی از صحابه والحمد لله رب العالمین بفضل باید دانست که علت و دلیل بر نصب
علی ابن ابیطالب همان بعینه علت نصب حسن و حسین و علی ابن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن
محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن
حسن الخلف الصالح الحجة القائم صلوات الله علیهم اجمعین است و جمیع آنچه که معتبر است در
خلافت علی ابن ابی طالب و امام او و در مقام رسول الله صلی الله علیه و آله و حجت بودن او از
جانب خدای تعالی بسوی خلق و غیر ذلک از کمالات و فضایل معتبره در واسطه میان خالق و خلق
معتبر است در هر یکی از ایشان صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و هم چنین لازم نص و تعیین
بر هر یک از ایشان از جانب خداوند عالمیان همچنانکه در حدیث لوح که جابر انصاری روایت
کرده است نص شده و در قرآن و احادیث قدسیه نص بر ایشان شده و کذلک هر سابق نص
بر لاحق فرموده و این معنی متواتر است و موجب قطع مگر از برای کسی که مسبوق بشبهه باشد
و چونکه نص بر ائمه و بیان حجت بر خداوند عالمیان واجب است اخلال بآن نمی کند تعالت عن
علم و قدرت و غنای مطلق فضل واجب است بر مکلف که اعتقاد نماید بآنکه قائم منتظر
صلوات الله علیه حی است و موجود اما در بخش ما امامیه از برای آنکه طایفه محقه و فرقه ناجیه
اثنا عشریه اجماع دارند بآنکه آن حضرت حی است و موجود تا وقتی که مملو نماید زمین را از قسط
و عدالت هم چنانکه مملو شده است از جور و ظلم و او فرزند ارجمند امام حسن عسکری است
غایب است مفتقد و حی است منتظر و مترقب و اجماع فرقه محقه تابع اجماع ائمه ایشان است
سلام الله علیهم و اجماع اهل بیت حجت است زیرا که حق تعالی رجس را از ایشان دور و زایل
کرده است و پاک و پاکیزه کرده است ایشان را از هر رجس و گناه و بدیها پاکیزه کرده پس قول
ایشان حجت خواهد بود زیرا که نمی گویند مگر حق و صواب و اما اجماع شیعیان ایشان

پس او محتجب است زیرا که کاشف است از قول امام معصوم ایشان و امّا در نزد عامه پس
بسیاری از ایشان قایلند بقول ما فرقهٔ امامیه و بعضی از ایشان گمان دارند که تا حال آن
حضرت موجود و متولد نشده است و برخی از ایشان را زعم آنست که او عیسی ابن مریم است
و امّا حدیث متفق علیه ما بین عامه و خاصه که از حضرت رسالت پناهی مرویست که
من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و این دو قول را می نماید زیرا که این حدیث
شریف و صحیح و مروی از حضرت ختمی مآب صادق است بر کسانی که در زمان ما هستند نیز
بلا شک کسی که بمیرد در زمان ما و امام زمان خود را نشناسد مرده است مردن ایام جاهلیت
و شرک و این حدیث صحیح نمیباشد مگر اینکه امام موجود باشد نه معدوم زیرا که اگر
معدوم باشد تکلیف ما لا یطاق میباشد و ایضا وجود امام لطف است مادامیکه تکلیف
باقی است و شرط وجود تکلیف است پس وقتی که موجود نباشد تکلیف هم نمی باشد
زیرا که مشروط مفقود میشود در وقت فقدان شرط و هر کس که قایلست بآنکه آن حضرت
متولد شده است قایل است بآنکه موجود است زیرا که تا حال احدی را ندیده ایم که بگوید
آنحضرت موجود شد بعد از آن ارتحال نمود و هر که استبعاد نماید وجود و طول عمر
آنجناب را پس با آنکه استبعاد دلیل شرعی نیست تحقیق خطا کرده است در حکمت و انکار
قدرت خدا نموده است زیرا که حقتعالی برای رفع استبعاد دلیلی و نظیری خلق نموده است
که رد نمیشود و آن خلق کردن حضرت خضر است که جدش حضرت هود بود تا تولد او
در زمان حضرت ابرهیم شد بنا بر یکی از دو قول مشهور و تا حال باقیست بلکه تا نفخ
صور زنده است و وجود آنحضرت دلیل است بر وجود قایم آل محمد علیهم السلام و ایضا
دشمن خدا باقی است الی یوم الوقت المعلوم پس وقتی که جایز شد بقای دشمن خدا

وبقای

وبقای خضر از برای مصلحتی که جزئیست بالنسبه بمصلحت بقای محل نظر خداوند عالمیان از عالم و ذوی الحیات وجود ماسوی چرا جایز نباشد بقای کسی که بوجود او موقوفست جمیع مصالح و نظام عالم و عیش بنی آدم از مصالح دنیا و دین و آخرت با وجود آنکه روایات و اقوال امت متفق است بر آنکه لابد است از قیام قایم آل محمد و حضرت ختمی مآب بیان فرموده است بقول خود لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من اهل بیتی او من ذریتی او من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا یعنی هرگاه نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه البته طولانی میکند خدای تعالی آن روز را تا ظاهر شود مردی از اهل بیت من یا از ذریه یا از اولاد من اسم آن مثل اسم من باشد و کنیه او مثل کنیه من پر میکند زمین را از قسط و عدالت هم چنانکه پر شده است از جور و ظلم و این حدیث شریف تکذیب می کند کسی را که قائل است بآنکه او حضرت عیسی است زیرا که حضرت عیسی از اهل بیت و ذریه و اولاد پیغمبر نیست و اسم او و کنیه او اسم و کنیه رسول خدا نیست و هم چنین تکذیب میکند کسی را که میگوید او مهدی عباسی است زیرا که او نیز از ذریه و اهل بیت و اولاد رسول خدا نیست پس نماند از برای منصف و طالب حق و سداد و راغب صدق و رشاد مگر قائل شدن بآنکه مراد از او امام ثانی عشر است که تاسع اولاد امام حسین است علیهم السلام عجل الله فرجهم و سهل مخرجهم فصل واجبست اعتقاد و صحابت وصایا انبیا و ایمان بآنکه ایشان و انبیای ایشان هر چه از جانب خداوند عالمیان گفتند حق میباشد زیرا که حقسبحانه و تعالی ایشان را مدح و ثنا فرموده بسبب طاعت و اجابت و عبادت و ذکر و شکر ایشان و هر کس که حق تعالی با و ثنا و مدح کند پس قول و فعل و عمل او حق خواهد بود و ایمان و اذعان بکتب منزله و وحی و ارسال ملائکه بر ایشان و اوصیا ایشان زیرا که حقتعالی خبر داده است باین

وخبر داده نبی و رسول او و محمد و حجج صادقین او وصلوات الله علیهم و هر چیزی که خبر بدهد

باو خدا و رسول و حجج طاهرین حق است و صدق فاشهد لهم بانهم بلغوا ما انزل الله الیهم

وادوا الی عباده ما امرهم الله باذنه فهل علی الرسل الا البلاغ المبین باب پنجم در بیان

معاد است بدانکه واجب است اعتقاد وجوب معاد و رجوع ارواح باجساد در روز قیامت

بدانکه وقتی که مخلوقات از دار دنیا بدار عقبی رحلت مینمایند ارواح ایشان بر سه قسم میباشد

قسم اول ارواح اشخاصی است که محض کرده اند ایمان خود را محض کردنی و ارواح این قسم اشخاص

میروند به بهشت دنیا و در آنجا متنعم میباشند پس چون روز جمعه و روز عید میشود وقت

صبح صادق میآورند برای آنها ملائکه ناقهای از نور بالای آنها قبابها از یاقوت و زمرد

و زبرجد و در میباشد پس سوار میشوند بر آنها پس میبرند آن ناقها در میان آسمان

و زمین تا آنکه می آیند بوادی سلام پشت کوفه پس مکث میکنند در آنجا تا وقت زوال

پس اذن میگیرند از ملک در دیدن اهل و عیال و آشناها و دوستان خویش و زیارت

قبور ایشان تا آنکه ظل و سایه هر چیز مثل آن چیز باشد پس فریاد میکند ملک بازگشت

پس سواره میشوند و میبرند تا غرفهای بهشت و در آنجا متنعم میباشند و هکذا تا

رجعت آل محمد علیهم السلام پس در آنوقت بدنیا رجعت مینمایند پس هر که کشته شده است

در دنیا زندگانی مینماید در رجعت در مقابل عمری که در دنیا کرده بود تا آنکه مرگ

او را دریابد و هر که مرده است در دار دنیا بر میگردد تا آنکه کشته شود پس بعد از آنکه

جناب اقدس الهی محمد و اهل بیت او را از زمین بر میدارد باقی میمانند مردم چهل روز

و نفخ میکند اسرافیل نفخه مرگ را پس ارواح انهم متلاشی میشوند و باطل میمانند

و همچنین باطل میشود سایر حرکات پس نه حس میماند نه محسوس تا چهارصد سال

دائما

واما اجسام ایشان پس می‌آید بآنها روح و ریحان از بهشت دنیا تا نفخ صور نفخهٔ صعق و اجزای
اجساد متفرق میشود و میماند در قبر گرد و مستدیر مانند سحالهٔ طلا که در دکان زرگر میباشد
قسم دوم ارواح اشخاصی است که محض و خالص نموده اند کفر را محض کردنی و ارواح این
قسم اشخاص بعد از مردن میروند بمطلع آفتاب یعنی بمشرق و معذب میباشند در آنجا
بکرمات پس وقتی که غروب آفتاب نزدیک شد محشور و منبعث میشوند بسوی برهوت
در وادی حضرموت و معذب میباشند تا صبح پس میرانند آنها را ملائکهٔ عذاب بمشرق
و همچنین تا نفخهٔ صعق پس باطل میشود ارواح یعنی انهم متلاشی میشود و اما اجساد ایشان
پس هستند در قبور ایشان و می‌آید بآنها دود و شرارهٔ آتشی که در مشرقست و این
طور است تا نفخ صعق و هلاک قسم سیم ارواح اشخاصی است که محض نکرده اند ایمان
و کفر را و ارواح اینها باقی است با اجساد ایشان تا روز قیامت پس وقتی که چهار صد سال
مابین نفختین گذشت بارانی می باراند حقتعالی از دریایی که زیر عرش است اسم او صاد
بارانی و آبی که بوی او مثل بوی منی است حتی مجموع زمین یکدریا می شود پس موج
میزند در روی زمین تا آنکه جمع میشود اجزای هر جسد در قبر او پس گوشت سبز میشود
در مدت چهل روز بعد از آن حقتعالی اسرافیل را مبعوث نموده او را امر میفرماید
پس نفخ میکند در صور نفخ بعث و نشور پس میپرند ارواح و داخل میشود هر روح
بجسد خود در قبر خود پس بیرون می آیند مردم از قبور خودشان در حالی که میتکانند
خاک را از فرق خودشان فاذا هم قیام ینظرون پس ناگهان ایشان ایستاده اند نگران
و حیران اینست معنی معاد و عود ارواح باجساد چنانکه در دنیا هست و واجبست
اذعان و ایمان و اعتقاد بعود ارواح باجساد زیرا که امریست ممکن و مفید و از نبی

خداوند یوم نشور و بتحقیق که او عز شانه و رسول صادق و امین و باین خبر داده است
پس حق و واقع خواهد بود و از جهة اینکه وقت بروز عدالت و تفضل است و روز مزد
اعمال است و اگر چنین نباشد منافی تفضل و عدالت و ثواب و عقاب است و از برای آنکه
او لطف است از برای مکلفین که معتنی ایشان بر طاعت و وادع ایشان از معصیت پس واجب
است در حکمت و از جهة آنکه مسلمین اجماع دارند بر وقوع معاد و بر اینکه او اصلی است از
اصول اسلام پس محقق نمیشود بدون اعتقاد و وقوع آن و بر اینکه منکر او کافر است پس بنا
علی هذا وقوع او حق است و از برای آنکه حقتعالی تکلیف کرده است بندگان خود را پس امر
فرموده است ایشان را بطاعت خود و وعده کرده است ایشان را ثواب حسن بوفا کردن بعهد
او و امتثال امر او و نهی کرده است ایشان را از معصیتش و وعید فرموده بعذاب و عقاب
آنانکه عهد او را نقض و امر او را مخالفت نمایند و حال آنکه بتحقیق تکلیف واقع کردیده
و از بعض بندگان طاعت و از بعض دیگر معصیت سر زده و جزای آنها از وعد و وعید
واقع نکردیده و خود خبر داده که جزا را بتاخیر انداخته تا روز قیامت پس فرموده انما
یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار یعنی اینست جز این نیست بتاخیر میاندازد آنها را بروزی
که چشمها باز مانده مژه بهم نمیزنند و نیز فرموده است و یستعجلونک بالعذاب و
لن یخلف الله وعده و ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون یعنی طلب تعجیل عذاب
میکنند از تو و حال آنکه حقتعالی خلف وعده نمیکند ابد الآباد و بدرستی که روزی نزد خدای
تو روزی هست مثل هزار سال از آن سالهایی که میشمارید و غیر اینها از آیات پس وقوع
او خوب باشد زیرا که خدای تعالی خبر داده است بآن خدای وفا در بر او تمام چونکه
حشر ابرار تمام مقتضی عدالت است واجب است اعاده هر ذی روحی تا مزد عملش داده شود

از جهة

از جن و انس و حیوان اخذ بشود از آن که ظلم و تعدّی بر او کرده و اخذ بشود از ذی حق کسی که بر
او ظلم کرده است و این سه حال شامل است بر هر ذی روحی از جمیع حیوانات از انس و جن و
شیاطین لیکن مزد و جزای هر چیز بحسب آن چیز است با که یک نوع چنین و حقتعالی میفرماید
و لکل درجات مما عملوا یعنی از برای هر یک درجاتیست از عمل خود شان و دلیل بر اینکه حساب
و حشر عام و شامل است بر جمیع حیوانات ناطقه و صامته قول حضرت سبحانه و تعالی است و ما من
دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم
یحشرون یعنی نیست هیچ جنبنده در زمین و نه پرنده که پرواز کند بدو بال خود مگر امت
مثل شما تفریط نکردیم در کتاب از چیزی بعد از آن بسوی خدا ایشان محشور خواهند شد
و قول حضرت حتی ماب لیقتص للجماء من القرناء یعنی تا قصاص نماید از برای حیوان بی شاخ از
حیوان شاخدار و قول حقتعالی و لا یظلم ربک احدا ظلم نمیکند خدای تو احدی را و دلالت
میکند بتاویلش که او سبحانه میگیرد حق ذوی حق را اگرچه از ناطقین بود از برای صامتات یا از صامتات
بود از برای ناطقین بلکه محشور میشود بعضی جمادات مثل احجار معبوده من دون الله سبحانه
و غیر اینها و قصاص میگیرند از اینها بجهة آنکه راضی شدند بمعبودیت در اصل کون آنها از برای
قول حقتعالی که میفرماید انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون یعنی بدرستی
شما ای مشرکان و آنچه که عبادت میکنید آنها را بغیر از خدا همه جهنم اند و شما بر او وارد خواهید
شد پس اگر بگوئی چه طور راضی شدند آنها و حال آنکه نیستند صاحب عقول و نه صاحب
شعور میگویم که از برای ایشان شعور و عقول هست بحسب مقدار وجود و کون خود شان
و این جهة حقتعالی میفرماید لو کان هؤلاء آلهة ما وردوها اگر آنها صاحب عقل بودند
هر آینه میفرمود ما وردتها نه ما وردوها بضمیر عقلاء و مثل اینست قول حقتعالی فقال

لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین یعنی پس گفت با آسمانها و زمین بیایید
طوعا و رضاء یا بکراهت گفتند آمدیم حال آنکه مطیع هستیم اگر آنها صاحب شعور و عقل نبودند
بایست طائعات بفرمایند نه طائعین بضمیر عقلا فصل بدانکه قصاص جمادات و اشجار
در دنیا می باشد هم چنانکه وارد شده است با اخبار بسیار مثل آنکه زمزم فخر نمود بفرات پس
جاری کرد حقتعالی در او چشمه از صبر و مثل قول معصوم لو طغی جبل علی جبل لهده الله یعنی
هرگاه طغیان نماید کوهی بر کوهی هر آینه منهدم می کند او را خدای تعالی و امثال این حدیث
بسیار است و اما آنکه عقوبت جمادات و نباتات در دنیاست مثل آنکه وارد شده که ملوحت
ارض سبخه یعنی زمین شور و آب مالح و سبزه تلخ مثل خربزه تلخ از برای آنست که بر آنها ولایت
آل محمد علیهم السلام عرض شد قبول نکردند تلخ و مالح شدند از برای آنکه برای آنها اختیار کلی
و قوی نیست پس انتظار کشیده شود تا روز قیامت با مهلت آنکه بلکه رجوع کنند و نیست
از برای آنها ادراک کلی تا مرتبه آنها متصل بآخرت شود بلکه اختیار آنها جزئی است نزدیک
نیست که امید رجوع بآنها بشود و ادراک آنها جزئیست و نیست رتبه آنها از نوع آخرت
زیرا که قوس صعود آنها موافق نزول ایشانست و اما تاخیر عقوبت اصنام بسوی آخرت با
جزئیت و ضعف اختیار و ادراک از برای تبکیت و خذلان عبده آنهاست فصل و از جمله
عقایدی که واجبست ایمان آوردن باو نطق نمودن جوارح و اعضای ظاهره و شهادت
آنهاست بر مکلفین بآنچه که کرده اند زیرا که حقتعالی میفرماید یوم تشهد علیهم
السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون یعنی روزی که شهادت میدهد بر ایشان
زبان و دست و پای ایشان بآنچه که کرده اند و روایات بسیار وارد شده است بر اینکه
بقعهای زمین شهادت میدهد بر ایشان بآنچه که کرده اند در آن و محشور میشوند

روزها و شبها و ساعتها و ماهها و سالها پس شهادت میدهند برایشان با آنچه
که در آنها کرده اند و عقل نیز مؤید این معنی است پس وقتی که عقل و نقل مطابق شدند
بر چیزی واجب است اعتقاد وقوع و ثبوت آن دو را و از جمله عقایدی که واجبست
اعتقاد کردن آن نظایر کتب است بدانکه انسان وقتی که مرد و بقبر گذاشته شد و سنگ
و آجر بر روی وی چیده شد پیش او میاید ملکی که اسم او رومانست فتان القبور قبل از نکیر و
منکر پس مینشاند او را و میگوید که بنویس اعمال خود را پس میت میگوید که اعمال خود را
فراموش کرده ام رومان میگوید که من بیاد تو میآورم پس میت میگوید پیش من کاغذی
نیست تا بنویسم رومان گوید پارچه کفنت بنویس پس میت گوید دوات پیش من
نیست پس رومان گوید دهن تو پس میت گوید پیش من قلمی نیست رومان
گوید انگشت تو لیرا املا می کند رومان با وجمیع اعمال او را از کبایر و صغایر پس آن
پارچه را از میت میگیرد و بگردن او طوق وار می بندد پس آن طوق سنگین تر باشد
بر او از کوه احد و اینست قول حقتعالی که میفرماید وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه
ونخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا تا آخر آیه یعنی هر انسان میبندیم طایر او را
یعنی نامه اعمال او را در گردنش و بیرون می آوریم از برای او در روز قیامت کتابی که ملاقات
می کند با او در حالتی که آن کتاب منشور است پس چون روز قیامت میشود آن کتب را واز
میکنند پس هر که نیکوکار است میاید با و کتاب او از پیش روی وی پس او را بدست
راست میگیرد و هر که او بدکار و بد کردار است کتاب او از پشت سر او میاید و خود را
بر پشت او میزند و ظهر او را شکافته و سوراخ نموده از سینه اش بیرون می آید و میگیرد
او را بدست چپ پس می ایستند مردم در پیش کتاب الله الناطق بلا حرف و مراد

انکتاب الله الناطق جناب امیر المؤمنین است که در دنیا عرض میشود بآنجناب اعمال
مردم پس حرف میزنند و متکلم میشود بر خلایق بآنچه که کرده اند و هر کس نگاه می کند
بکتاب خود پس می بیند حرفی مخالف حرفی نیست بقول واحد و اینست قول حقتعالی
وتری کل امة جاثیة کل امة تدعی الی کتابها الیوم تجزون ما کنتم تعملون هذا کتابنا
ینطق علیکم بالحق یعنی می بینی تو ای پیغمبر هر طایفه را در حالتی که منخفض شده اند از قعود
هم چنانکه در نماز نشسته رکوع می کنند هر طایفه خوانده میشود بسوی کتاب خود و گفته
میشود بآنها امروز جزا داده میشوید بآنچیزی که عمل میکردید اینست کتاب ما
نطق میکند با شما بحق و صواب زیرا که در دنیا عرض میشد باو اعمال خلایق و بعد
از جمله عقاید لازمه اعتقاد میزان اعمال است بدانکه مرویست که میزان دو کفه است
و در روایت دیگر آنست که دو کفه ندارد بلکه آن ولایت ائمه علیهم السلم است و بعضی را
اعتقاد آنست که میزان کنایه است از عدل حقتعالی زیرا که او عالم است بمقدار استحقاق
خلایق از راجح و مرجوح اما حق و صواب آنست که منافاتی مابین این سه قول نیست
بلکه میزان هم دو کفه است که یکی کفه حسنات و دیگری کفه سیئات باشد و هم ولایت
اهل بیت علیهم السلم است و هم عدل حقتعالی است و این رساله محل ذکر وجه جمع
نیست و آنچه که واجب است اعتقاد کردنست بآنکه روز قیامت نصب میشود
میزانها از برای تمیز اعمال مکلفین و اما آنکه آن میزان چنین و چنانست پس واجب
نیست بلکه از متممات کمال معرفت است و دلیل بر وجود میزان قول خدای تعالی است
در کتاب مجید خود ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فمن ثقلت موازینه فاولئك
هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئك الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون

یعنی

یعنی می‌گذاریم میزانهای عدل را از برای روز قیامت پس هر کس که سنگین موازین او پس
ایشانند رستگاران و هر کس که سبک است موازین او پس آنانند کسانی که خسران کردند
بنفوس خودشان و در جهنم مخلد اند و واجب است اعتقاد صراط و آن جسریست کشیده
بالای جهنم اول عقبهٔ او که بطرف محشر است سر بالا است بسوی بهشت اهل محشر
صعود می‌کنند بسوی او هزار سال و هزار سال سرپایین می‌روند و میانهٔ آن هزار سالست
یعنی هموار و مسطح و در هر طرفش بجای عقبه است و می‌ایستند اهل محشر در هر عقبه هزار
سال و او باریکتر است از شمشیر و ادق است از شعر و وسیع میشود از برای مطیعین بقدر
ما بین آسمان و زمین و تنگ میشود بر عاصین و مردم در آن صراط بقدر اعمال خود
شانند پس بعضی از ایشان می‌گذرند بر آن مثل برق خاطف و بعضی از ایشان می‌گذرند بر او مثل
دویدن اسب و بعضی از ایشان می‌گذرند بر او ماشیا و بعضی از ایشان می‌گذرند بر آن
مثل چارپایان با دست و پا و بعضی از ایشان می‌گذرند بر آن در حالتی که می‌چسبند بآن
پس فرا میگیرد آتش بعض او را و میگذارد بعض دیگرش را و آنچه که واجب است اعتقاد
وجود اوست در روز قیامت و اینکه او برنده‌تر است از شمشیر و باریکتر است از موی
او جسریست ممدود بالای جهنم و مردم مکلف بر گذشتن او خواهند شد و اما
معرفت کیفیت او و معرفت یعنی صعود بر او و نزول از او و معرفت مراد و مقصود
از او پس واجب نیست بلکه از متممات و مکملات است و دلیل بر وجود آنچه که مذکور
شد اخبار متفق معنی از طرق فریقین و اجماع مسلمین است فصل و از جمله عقاید
لازمه حوض است که آن را حوض کوثر نامند زیرا که ریخته میشود بر او آب از نهر کوثر
و این حوض در عرصهٔ قیامت خواهد بود و آب دهنده از آن حوض امیر المؤمنین

نشنه‌هاء مؤمنان از در روز قیامت و از جملهٔ اعتقادات شفاعت است و آن شفاعت
نبی ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله است با اهل کبایر از امت خود همچنانکه آن
حضرت فرموده است ادخرت شفاعتی لاهل الکبایر من امتی یعنی ذخیره نموده ام شفاعت
خود را از برای اهل کبایر از امت خود و اخبار بسیار است بآنکه آن حضرت شفاعت می نماید
با اهل بیت خود و از برای انبیا علیهم السلم پس شفاعت می کنند انبیا برای کسی که پسندیده
است خدای تعالی دین او را از امت آنها و شفاعت می کنند ائمه علیهم السلم برای شیعیان
خودشان و شیعیان از برای هر کسی که میخواهند از محبین و آنچه واجب ست اعتقاد ثبوت
شفاعت پیغمبر است از برای عاصیان امت و اما تفصیل و ترتیب آن بنابر دلالت و صحت
ادله از متممات ایمان و از مکملات معرفت است فصل و از جملهٔ اعتقادات واجبه اعتقاد
وجود بهشت و آنچه در آن است از نعیم مقیم و آن جنان خلد مسکن است همچنانکه
اخبار بر آن دال و قرآن مجید بر آن ناطق است و جنان دنیا است که موجود است در مغرب
آفتاب و آن جنتی است که میروند که بسوی آن ارواح مؤمنین تا آنکه بدمد در صور
اسرافیل دمیدن موت و هلاک و هر دو بهشت را خدایتعالی در کتاب خود ذکر
فرموده است پس گفته است جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب انه کان
وعده ماتیا لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا یعنی
جنات عدنی که وعده کرده است حقتعالی بندگان خود را در غیب بدرستی که
وعدهٔ خدا آینده است و شکی در او نیست نمیشنوند در آن جنت لغوی مگر سلام
و ملائکها و مفرحات و از برای ایشان مهیا و آماده است روزی ایشان صبح و شام
و این جنت بهشت دنیا است زیراکه در بهشت آخرت صبح و شام نمی شود بعد از آن
فرمود

فرمود تلك الجنة التي نورث من عبادنا من كان تقيا یعنی آن بهشت دنیا همان جنتی است
که میراث میکذاریم از بندکان ما آنکسی را که پرهیزکار باشد و اینها جنان آخرت است بدانکه
جنان آخرت هشت است اول جنة الفردوس دوم جنة العالیه سیم جنة النعیم چهارم جنة
عدن پنجم جنة دار المقام ششم جنة دار الخلد هفتم جنة المأوی هشتم جنة دار السلام
است و بهشت حظایر هفت است و هر حظیره ظل و عکس یک جنان اصل است و اما جنة
عدن پس ظلی برای او نیست پس در آخرت پانزده بهشت است هشت از آن اصول اند
معروف در بالای هر آسمان جنتی است و هشتم در بالای کرسی است و هفت حظایر زیر
هشت بهشت است و کمتر است از آنها و در حدیث است که در جنان حظایر سه طایفه
از خلق ساکن میشوند اول مؤمنین جن دوم اولاد زنا که مؤمن باشند و اولاد اولاد
تا هفت بطن سیم مجانین که تکلیف ظاهر بر ایشان جاری نشده است و از اقربای ایشان
شفاعتی بر ایشان نرسیده است تا لاحق بشوند بر آنها و اما بطن هشتم از اولاد الزنا قابلیت
بهشت دارد و به بهشت میرود و اسمهای جنان حظایر اسم جنان اصل است مثل آفتاب
که در آسمان چهارم اسم او شمس است و اشراق او در زمین شمس است و آنچه واجب است
اعتقاد کردن است بوجود جنت و نعیم آن الحال و اما امثال این تفاصیل پس واجب نیست
اعتقاد آن و دلیل بر وجود آن قرآن سنت و اخبار و آثار و اجماع فرقه و از جمله عقاید
لازمه اعتقاد کردن است بوجود نار و آنچه که مهیا شده است در آن از عذاب دردناک
و آن نار عبارت است از نیران خلد هفت گانه و نیران دنیا هفت است در مطلع آفتاب
و تحقیق که قرآن ناطق است بدرک نار و وجود آن زیرا حق تعالی فرموده که و حاق
بآل فرعون سوء العذاب النار یعرضون علیها غدوا و عشیا یعنی واقع کردید بآل

فرعون بدترین عذاب که نار باشد عرض میشوند بر آن نار صبح و شام و این نیران
دنیاست زیرا که در آخرت صبح و شام نمیباشد و فرموده است و یوم تقوم الساعة یعنی عرض
میشوند بر آن نار صبح و شام و در روزی که برپا میشود قیامت و این نیران خلد است زیرا که
نیران دنیا پیدا نمیشود در روز قیامت بدانکه نار معروض علیه در روز قیامت نیست غیر نار
معروض علیه در صبح و شام بلکه هر دو یکی است اول الطف دوم است و بتحقیق که علمای
تفسیر و قرائت اجماع دارند بر وقف کردن بر الساعة و ابتدا کردن بقول حقتعالی ادخلوا
آل فرعون و حقتعالی خبر داده است بوجود نیران آخرت و دنیا و حدیث نبوی صریح
در این معنی و اجماع مسلمین منعقد است بر وجود نار بقول مطلق و اما اختلاف مسلمین
پس در کیفیت و صفات اوست و اختلاف در اینکه موجود است بالفعل یا بالقوه یا آنکه موجود
است کلیات آنست و اما جزئیات آن پس بالفعل موجود نیست بلکه موجود میشود تدریج
پس آن اختلاف صحیح نیست بلکه صحیح آنست که اکنون آنها موجود میشوند هم نیران دنیا
و هم نیران آخرت بالفعل چنانکه قرآن و اخبار خصوصاً اخبار معراج بر آن دلالت میکنند پس
بدرستی آنحضرت داخل شد در شب معراج بهر دو جهنم و دید اشخاصی را که در آنها معذب
بودند و آنچه واجب است اعتقاد کردن است بوجود آنها و وجود عذاب آنها بدان بدرستی
که واجب است اعتقاد تألم دایم در آتش آخرت بدون انقطاع و انتها بلکه هر قدر که
زمان طول بیابد الم بر اهل جهنم شدیدتر میباشد هم چنانکه این معنی قرآن و اخبار اهل
بیت است و دلیل عقل حاکم این معنی است و نیران آخرت چهارده طبقه است هفت طبقه
اصل است اول که اعلای همه است جحیم دوم لظی سیم سقر چهارم حطمه پنجم هاویه ششم
سعیر هفتم جهنم و جهنم سه طبقه است فلق و آن چاهی است در اوست تابوتهای چند

وصعود

وصعود وآن کوهی است از مس که مثل آتش است در وسط جهنم و اثام وآن وادیست از مس گداخته که جاری میشود اطراف آن کوه و نیران حطاهر ظل و عکس نیران اصلیست و نام آنها نام اصلست هر یک مسمی باصل خود میباشد و در حظایر معذب میشوند اهل کبایر از شیعیان که مستحق نار باشند فصل واجبست اعتقاد کردن باینکه اهل بهشت مخلد اند در بهشت متنعم اند در آن همیشه کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل عطاء غیر مجذوذ یعنی هر وقتی که روزی داده میشوند رزقی از میوه بهشت می گویند این همانست که مرزوق شد بیم پیش در حالتیکه نعمتهای بهشت عطایی است غیر مقطوع و این کنایه است از دوام نعمتهای بهشت و دایمی اند بدوام امر خدا غایتی و نهایتی برای ایشان نیست وما هم منها بمخرجین و ایشان از بهشت بیرون نمی شوند شاهد برین قول کتابست وسنت و اجماع مسلمین و باینکه اهل نار مخلد اند در آن همیشه معذب اند در او مخفف نمیشود از ایشان عذاب حکم نمیشود بر ایشان پس بمیرند و مخفف نمیشود از ایشان عذاب کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب یعنی هر وقتی که پوست ایشان میریزد و می سوزد تبدیل میکنیم ایشانرا یعنی پوست ایشانرا تا بچشند عذاب را و شاهد بر این کتابست وسنت و اجماع مسلمین و آنانکه مخالفند از صوفیه و مخالفین از اصحاب آراء مختلفه اعتباری بقول ایشان و التفاتی با ایشان نیست بعد از نص کتاب و سنت که اجماع بر صحت آن منعقد است و ما ادله قاطعه و براهین واضحه عقلیه بر این مطلب قائم نموده ایم در کتب و رسایل خود فصل واجبست اعتقاد کردن باینکه هر چه که قرآن بآن ناطق است و هر چیزی که محمد بن عبد الله صلی الله علیه

واله او را آورده و باو خبر داده است از علم قیامت و سؤال منکر و نکیر از مؤمن خالص
الایمان و کافر الکفر در قبر و از حشر و نشر و مرصاد و معنی مرصاد هم چنانکه حضرت صادق
علیه السلم فرموده است قنطره ایست یعنی موقفی است بمیکند زدار آن بنده در حالتی که مظلمه
بنده را داشته باشد و از ختم افواه و نطق جوارح و از جنت و آنچه که در او است از ماکولات
و مطعومات و مشروبات و منکوحات و اقسام نعیم و از نار و احوال آنچه که در او است از عذاب
و اغلال و سلاسل و سرابیل و مقامع حدید و حمیم و زقوم و غسلین و غیر اینها
و از قیامت که خواهد آمد شکی در او نیست و حقتعالی زنده می کند کسانی را که در قبرند
همه حقست ریبی و شکی در او نیست فصل خاتمه و از جمله عقاید واجبه رجعت آل محمد
و اهل بیت او ست علیهم السلم بر آن طریقی که ذکر نموده ایم در جواب خود از رجعت
و مختصر و خلاصه او آنست سالی که ظهور می کند در آنسال قایم آل محمد صلی الله علیه
و آله عجل الله فرجه قحط شدید واقع میشود و چون بیستم جمادی الاولی میشود
باران شدیدی می بارد که مثل او نیامده است از روزی که آدم علی نبینا و علیه السلم بزمین آمده
است تا اول رجب پس سبز میشود گوشت کسانی که حقتعالی اراده کرده است رجوع آنها
بدنیا از اموات و در بیستم جمادی الاولی نیز دجال خروج می کند از اصفهان و
خروج میکند سفیانی که اسم او عثمان بن عتبه است پدرش از ذریه یزید بن
معاویه است از ملاز وادی یابس و در ماه رجب ظاهر میشود در قرص آفتاب جسد
مبارک آنحضرت یا امیر المؤمنین علیه السلم و همگی مردم او را می شناسند و ندا می کند در
آسمان منادی باسم مبارک آنحضرت و قمر منخسف میشود در آخر ماه مبارک رمضان
یا در نصف آن و در نصف آن آفتاب منکسف میشود و در اول صبح روز بیست

و سیم

بیست وسیم ماه رمضان ندا می کند جبرئیل در آسمان الا ان الحق مع علی و شیعته
یعنی متنبه بشوید که بدرستی حق با علی و شیعیان است و در آخر روز ندا میکند شیطان
از زمین الا ان الحق مع عثمان الشهید و شیعته متنبه بشوید بدرستی که حق با عثمان
شهید و دوستان او ست میشنوند هر دو ندا را هر کس بلغت و زبان خود پس درین
وقت شک می کند اهل باطل و شبهه ایشان قوی میشود پس چون بیست و پنجم
ذیحجه الحرام میشود نفس زکیه که محمد بن حسن باشد کشته میشود ما بین رکن
و مقام ظلما و عدوانا و در روز جمعه دهم محرم روز عید نوروز ظهور می نماید
قایم و حجت صلوات الله علیه پس داخل مسجد الحرام میشود و میراند در پیش روی
خود هشت راس بز لاغر و داخل می کند بمسجد الحرام و خطبه می کند او را پس وقتی
که خطبه او گشت غایب میشود از مردم و داخل کعبه میشود پس وقتی که ظلمت
شب شبه آن حضرت او را میگیرد بالای بام کعبه صعود نموده اصحاب خود را که سیصد
و سیزده نفر باشد صدا می کند پس از مشرق زمین و مغرب آن میایند و در پیش آن
حضرت جمع میشوند پس فریاد می نماید در روز شنبه و مردم را ببیعت خود دعوت
میفرماید پس اول کسی که با آن حضرت بیعت مینماید مرغ می نماید مرغ سفیدی است
که جبرئیل باشد و میماند در مکه تا جمع میشود پیش آن حضرت هزار بعد از آن
میفرستد سفیانی دو عسکر یکعسکر بسوی کوفه و یکی دیگر بسوی مدینه پس
مدینه را و قبر مبارک را خراب می کنند و قاطرهای ایشان روث می کنند در مسجد
پیغمبر پس میروند بسوی مکه تا مکه را نیز خراب نمایند پس چون به بیدا که
قریب بمکه است میرسند بزمین فرو میروند و نجات نمی یابد از آنها مگر دو نفر

یکی بسوی سفیانی میرود وآنرا انذار می نماید ودیگری بسوی قایم علیه السلام ببشارت
میرود بعد از آن آنحضرت بمدینه تشریف می آورد وجبت وطاغوت را از قبر بیرون
می آورد و بدرختی دار می کشد وسپس می کند در زمین ودجال را می کشد وملاقات
میکند سفیانی را وسفیانی با آن حضرت بیعت می کند پس میگویند باو قوم او
از اخوال وی از قبیلهٔ بنی کلیب که چه کردی گوید که بیعت کردم واسلام آوردم پس
می گویند بخدا قسم که موافقت نمیکنیم با تو بر بیعت پس لایزال او را توبیخ می کنند
تا آنکه خروج می نماید بر قایم آل محمد ومقابله می کند با آن حضرت پس جنگ علیه السلام
او را می کشد ولایزال آن حضرت اصحاب خود را باطراف واکناف میفرستد تا آنکه
امر آن حضرت استقامت مییابد پس پر میکند زمین را از قسط و عدالت هم چنانکه
پر شده است از جور وظلم فصل آنحضرت در کوفه قرار میگیرد ومسکن اهل وعیال
آن حضرت مسجد سهله است ومحل قضا وحکم او در مسجد کوفه است ومدت
سلطنت آنجناب هفت سال است طولانی می کند حقتعالی روزها وشبها را
بمرتبه که یک سال ده سال میشود از این سالها پس وقتی پنجاه و نه سال از او گذشت
جناب سید الشهدا با هفتاد ودو تن اصحاب خود که در کربلا شهید شده اند
بیرون می آید با ملائکهٔ نصر والشعث الغبر یعنی ملائکهائی که برای نصرت آن
حضرت آمدند وآن حضرت اذن جهاد بایشان نداد وملائکهٔ ژولیده مو غبار
آلوده که در پیش قبر آن حضرت هستند پس وقتی که هفتاد سال تمام مرا شد فان
در مییابد پس آن حضرت را نجاز بنی تمیم اسم او سعید ریش دارد مثل ریش مرد
بجاو نجاز سنک که از پشت بام بر سر آن حضرت می اندازد در حالتیکه آن حضرت

ازکوچه

از کوچه میکند پس وقتی که رحلت فرمود حضرت امام حسن مباشر تجهیز آن
بزرگوار میشود بعد از آن آنحضرت قایم بامر امامت میشود و محنتها میشود از
برای آنحضرت یزید بن معویه و عبدالله بن زیاد و عمر بن سعد و شمر و کسانی که با
اینها در کربلا بودند و کسانی که بآن راضی بودند از اولین و آخرین لعنة الله علیهم
اجمعین پس آن حضرت اینها را می کشد و قصاص از ایشان میگیرد و بعد میشود قتل
و قتال با کسانی که راضی بودند بفعل آنها یا آنها را دوست میداشتند تا اینکه
جمع میشوند بر آن حضرت اشرار ناس از هر طرفی پس آن حضرت ملتجی میشود
بکعبه پس وقتی امر بر آن حضرت تنگ و شدید میشود بیرون می آید سفاح و
خونریز یعنی امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب برای اعانت او با ملائکه پس میکشند
اعدا او دشمنان خدا را و مکث مینماید جناب امام حسین علیهما السلام سیصد و نه
سال مقدار لبث اصحاب کهف بعد از آن فرق مبارک او را بعضی بن جفا میشکافند
و شهید مینماید خدا لعنت کند قاتل آن بزرگوار را و باقی میماند امام حسین
قایم بدین خدا و مدت ملک آن حضرت پنجاه هزار سال است حتی که ابروهای
مبارک خود را بدستمال می بندد از شدت کبر و سن و باقی میماند جناب امیر بعد
از موت چهار هزار سال یا شش هزار سال یا ده هزار سال بنابر اختلاف روایات
فصل بعد از آن بازرجوع می کند جناب امیرالمؤمنین بدنیا با جمیع شیعیان
خود زیرا که آن بزرگوار کشته میشود دو مرتبه و زنده میشود دو مرتبه
چنانکه میفرماید انا الذی اقتل مرتین و لی الکرة بعد الکرة والرجعة بعد الرجعة
یعنی منم که دو مرتبه کشته میشوم و برای من است حمله کردن بعد از حمله کردن

ورجوع کردن بعد از رجوع کردن وهمهٔ ائمهٔ اطهار رجوع مینمایند حتی قائم
آل محمد علیهم السلام زیرا که از برای هر یکی مرگی و قتلی هست پس قائم ع کشته میشود
در اول خروجش ولا بداست که رجوع نماید تا بمیرد رجعت میشود ابلیس با اتباع
خود و مقاتله میکنند در نزد روحا نزدیک فرات پس مؤمنان پس می نشینند حتی بعضی
از مؤمنین پاسی نفر چنانکه مرویست بفرات می افتند پس در این وقت ظاهر میشود
تاویل قول جناب اقدس الهی هل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکة
وقضی الامر یعنی آیا مهلت میدهند بلکه انتظاری میکشند مگر آنکه می آید بسوی
ایشان خداوند یعنی امر خدا در میان قطعه های سیاه ابر و ملائکه و میگذرد امر
که رسول خدا باشد از ابر پایین می آید و در دستاو حربه ایست از نور پس وقتی که
شیطان او را میبیند فرار می نماید پس اصحاب او میگویند کجا میروی نصرت ما نزدیک
است اینک غلبه میکنیم پس آن ملعون میگوید من می بینم چیزی را که شما نمی بینید
انی اخاف الله رب العالمین من میترسم از خدایی که پرورش دهندهٔ عالمیانست
پس میرسد باو رسول خدا و بکبر او میزند پس حربه از سینه او بیرون می آید و جمیع
اصحاب آن ملعون را میکشند و در این وقت عبادت کرده میشود حقتعالی بدون
آنکه چیزی با او شریک قرار داده باشد و عمر میکند مؤمن و نمیمیرد تا آنکه متولد
بشود از برای او هزار پسر و وقتی که میپوشاند پس خود را رختی دراز میشود با آن
هر قدر که او دراز میشود و رنگ رخت بطور خواهش او میشود و ظاهر میسازد
زمین برکات خود را و خورده میشود میوهٔ زمستان در تابستان و وقتی که
میوه را از درخت می چینند در جایش میوه سبز میشود تا آنکه چیزی را مفقود

ننماید

نماید و در این وقت ظاهر میشود و بهشت سبز در نزد مسجد کوفه و اطراف او
بما شاء الله پس وقتی که اراده می کند خدای تعالی نفاذ امر خود را در خراب کردن عالم
محمد و آل او را میبرد بسوی آسمان پس چهل روز مردم در هرج و مرج می مانند بعد از آن
اسرافیل در صور میدمد پس همه مخلوقات هلاک میشوند و آنچه که ذکر نمودیم
ملتقط است از اخبار ائمه اطهار علیهم السلام و سزاوار است بر مؤمن اعتقاد در رجعت
ایشان علیهم السلام بدینها و اعتقاد برجعت واجب است بنابر احادیث ایشان شک نکند
در او مؤمنان بجهت کثرت روایات ایشان و ما تعبیر نمودیم از واجب بسزاوار بودن از برای
تقیه از خلاف علما در این باب که گفتند مراد از رجعت قیام قایم است و لیکن اما حق آنست
که همه ائمه رجوع خواهند نمود و احادیث بسیار بر این معنی صریح است و ادعای
آنکه اینها اخبار آحاد است مسموع نیست بعد از نص کتاب و صریح پانصد حدیث
در این باب و اگر نبود دلیلی بر رجعت ایشان مگر انکار مخالفان که رسید در خلاف
ایشان است هر آینه کافی بود فصل از جمله متعلقات و متممات این عقیده حقه تکلم نمودن
است در آجال و ارزاق و اسعار بدانکه اجل وقت حدوث حادثه را گویند و اجل
موت انتهای مدت بقای حادثست در دنیا و انتهای آنچه که مقدر شده است
برای او و این حاصل میشود بموت و قتل اما موت بر دو قسم است اول طبیعی و آن
صد سال یا هشتاد سال یا صد و بیست سال است و این اختلاف نظر باختلاف
فصول انسانیت است در انسان چون انسان عالمی است صغیر مختصر عالم کبیر
و هر چه در عالم کبیر است در عالم صغیر هم هست از آنجمله در عالم کبیر چهار فصل است
ربیع و صیف و شتا و خریف و در عالم صغیر نیز این فصول موجود است لیکن

چون در فصول ثنائی اختلاف داشتند که آیا هر یک از این فصول بیست سالست که عمر طبیعی هشتاد سال بوده یا بیست و پنج سالست که عمر طبیعی صد سال باشد یا سی سالست که عمر طبیعی صد و بیست سال باشد لهذا در عمر طبیعی اختلاف کرده اند پس آن موت طبیعی واقع میشود در وقت انتهای آنچه که بلوح محفوظ جاری شده است قلم از برای آن شخص از مدت بقای دنیوی و از ارزاق برای جمیع قابلیات و استعدادات از اکل و شرب و ملبوس و علم و فهم و غیر اینها پس در این صورت اگر مؤمن محض است یا کافر محض است باقی میماند از برای او از ارزاق و غیره آنچه که مقدر شده است برای او در رجعت قایم یا رجعت نبی و ائمه علیهم السلام بقدر بقای او در آن وقت دوم غیر طبیعی و آن بحسب سبب مقتضی موتست پس معصیتی میکند که بسبب آن معصیت محو میشود آنچه که برای او بود از آجال و ارزاق پس میمیرد و باقی نمیماند برای او چیزی که برای او بود از آنها مگر چیزی که برای اوست در رجعت اگر ما حض الایمان یا ما حض الکفر باشد و اما قتل پس زعم بعضی آنست که باجلست یعنی مرده است باجل موت و بعض دیگر را گمان آنست که مرده است قبل از اجل و این بعض که قایلند باینکه پیش از اجلست و اگر چنین نبود دیگر از برای او نبود اختلاف کرده اند پس بعضی گمان کرده اند که هرگاه کشته نمیشد چهل روز دیگر زنده میماند و بعضی گفته اند بمیرد یا زنده میماند یا میمیرد و غیر این از اقوال که ذکر آنها باعث تطویل مقال و موجب کلال و ملال میگردد و اما آنچه که من از اخبار ائمه اطهار فهمیده ام آنست که مقتول کشته میشود پیش از اجل و اگر کشته نمیشد دو سال و نیم زندگانی میکرد و اما رزق پس او چیزیست که منتفع بشود از او و حق و غیر حقتعالی و محمد

واهل

واهل بیت طاهرین را وکسی نمیتواند که او را منع کند از آن پس بنا برین حرام رزق نیست
بخلاف مخالفان که حرام را رزق میدانند زیرا که اخبار اهل بیت صریح است درین معنی
و قرآن کذلک مثل قول حقتعالی که میفرماید و مما رزقناهم ینفقون یعنی از آن چیزی
که ما بایشان روزی داده ایم و عطا نموده ایم انفاق میکنند پس مدح آنها بسبب انفاق
از رزق دلالت میکند بر آنکه رزق حلال است نه حرام زیرا که اگر از حرام بود بر انفاق
مذمت می نمود زیرا که او تصرف در مال غیر است بدون اذن او و اما اسعار پس رخص
و ارزانی پایین آمدن نرخ است از متعارف هر وقت و هر مکان و اما غلا و گرانی پس او
ترقی اسعار است از معتاد و متعارف هر زمان و هر مکان پس بعضی را گمان آنست که گرانی
و ارزانی گاه از طرف خدای تعالی میشود باینکه کم میکند امتعه را و رغبت مردم را بیشتر
پس اسعار ترقی میکند یا اینکه امتعه زیاد میکند و رغبت مردم را کم پس نرخها ارزان
میشود و گاه از طرف غیر خدا میشود باینکه منع میکند سلطان مردم را از کشیدن و نقل
کردن امتعه پس گرانی میشود یا آنکه مردم را منع میکند از خریدن پس ارزان میشود و
عوض آلام و خساراتی که بمردم میرسد بر سلطان جابر است و حق و صواب درین مسئله
اینست که غلا و رخص بتقدیر خدا میرسد و بفعل مردم زیرا که حقتعالی منعه را کم
و اسباب وجود او را قطع میکند از برای عقوبت اهل معصیت بمعصیت ایشان پس
میرسد این مصیبت بر اهل معاد و غیر ایشان هر چند که معصیت نکرده باشند از
برای آنکه با اهل معاصی نشست و برخواست میکنند و با ایشان هستند هم چنانکه
حقتعالی میفرماید فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا مثلهم یعنی
منشینید با ایشان تا آنکه خوض کنند در کلامی که غیر از آن باشد زیرا که اگر بنشینید بدرستی

شما در این هنگام مثل آنها باید و آیه شامل است بر هر مجلسی که معصیت در او
نبود یا از جهت امتحان عباد هم چنانکه در کلام حقتعالی است لیبلونی أأشکر ام اکفر یعنی
تا امتحان نماید مرا و ببیند که شکر میکنم یا کفران و از برای آنکه بچشانند بعباد
حلاوت فرج بعد از شدت تمام چنانکه در قرآن مجید میفرماید ولنبلونکم بشیء
من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین یعنی
هر آینه البته امتحان و اختبار میکنیم شما را بچیزی از خوف و گرسنگی و کمی اموال و نفوس
و ثمرات و مژده بده صابرین را که بعد از او فرج خواهد شد اللهم عجل فرج آل محمد و
محمد و فرجنا بهم یا از جهت رفع درجه کسانی که شاکرند بر رخا و صابرند در بلا زیرا
که دنیا زندان مؤمن است و غیر اینها و محتکرین را بجود ایشان وا میگذارد تا غلا مینمو
ده در ارزانی بخلاف این میشود و مراد ما از علت اسباب وجود امتعه است قابلیت
وجود اوست مثل کثرت طالبین و ایجاد محتکرین و منع امطار و خوف طریق و
کثرت قطاع طریق و امثال اینها یعنی کسی که خلاف محبت خدا را نمود خدا او را وا میگذارد
بنفس تا آنکه منع معاً از او مرتفع میشود و تخلیه ما بین او و معصیت میشود از ظلم
عباد و غیر ذلک پس غلا موجود میشود زیرا که هر چه سبب غلا است یا آنکه تقصیر است
در حق معبود یا مسبب تقصیر است زیرا که کرم کریم مقتضی رخا و رخص است و خلاف
این واقع میشود از جهت موانع از تقصیر قوابل مکلفین پس اگر بگویی که غلا و رخص از
خداست یا بمعنی که مقدر کرده است اسباب او را بتقصیر مکلفین در غلا و بتفضل خود
در ارزانی پس صواب گفته و اگر بگویی که غلا و رخص بسبب اعمال بندگان است یا بمعنی
که حقتعالی معامله کرده است با عباد بعدالت خود در غلا و منت کرده است از

درازنای این حق وصواب گفته لیکن واجب بر عباد شکر اوست بر نعمای او وحمد اوست
بر کرم وعدل وآلای او ورضا وخوشنودی است در هر حال بقضا وقدر او بما
که اوست صاحب هر خیر وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین وباین کلام ختم میکنیم
این رساله را وازالطاف عمیمه واهب العطایا امیدوارم که فیض این رساله بعام و
خواص راجع گردد ونفع بهمگی بخشد مترجم گوید که چون از جانب استادی وازطرف
من علیه استنادی بترجمه این رساله مامور بودم والمامور معذور ولا یسقط المیسور
بالمعسور بترجمه این رساله پرداخته ولولا امره طول الله بقاه ومن کل سوء
وقاه وجعلنی الله فداه واهلک معانده واخزاه بحق محمد وآله الهداة لکان الیق
فی عدم الخوض فی ذلک البحر المتلاطم والموج المتهاجم وما انا وما خطری مع هذه
المطالب العلیه والمراتب السنیه فان جاءت مقبوله للطباع ومستحسنة للاسماع
فالحمد لله منه وبه والیه اعلی الله مقامه والا فلا ضیر لصغری عن هذه المطالب
وقصوری عن هذه المراتب وانا العبد الجانی والاسیر الفانی الذی ضیعت عمری با
لتسویف والامانی محمود ابن محمد النیریزی عفی الله عن جرائمهما وفرغ المترجم
فی صبیحه یوم السبت رابع عشر شهر جمادی الاول من شهور سنه ست وثلثین بعد ۴۶
المائتین والالف من الهجرة النبویه فی دار الدولة کرمانشاهان صانها الله واهلها
عن طوارق الحدثان ومصائب الزمان ونوائب الدهر الخوان بحق محمد وآله
الطاهرین حامدا راجیا شاکرا مصلیا
مستغفرا منیبا سنه ۱۲۳۶

